

تبیین نظری دشواری مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران معاصر

دکتر روح اله اسلامی

دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

eslami.r@um.ac.ir

دکتر علیرضا صحرایی

دانش‌آموخته دکتری گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

ایرانیان، در شکل‌دهی به نظام حقوقی سیاسی مدرن، تلاش‌های زیادی انجام دادند تا قدرت را محدود و قانونی سازند؛ اما در مشروطه‌سازی با شکست مواجه بوده‌اند. با وقوع انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی و تحدید قدرت پادشاه، چنین انتظار می‌رفت که دولت و حکومت در ایران «کنستیتوسیونل» گردد؛ ولی آشوب ناشی از انقلاب باعث تعلیق مشروطیت شد. با روی کار آمدن رضاخان و فرونشستن هرج و مرج در ولایات و ایجاد نظم مبتنی بر مطلقه‌گرایی نیز، دشواری بنیادین □ مشروطه‌سازی □ قدرت همچنان لاینحل ماند. سوال تحقیق بدین ترتیب صورتبندی می‌شود که «چرا فرآیند مشروطه‌سازی قدرت سیاسی (محدود و مشروط ساختن آن) در ایران معاصر، علیرغم تلاش‌های اولیه مانند انقلاب مشروطه و تدوین قانون اساسی، با شکست مواجه شد و به تعلیق انجامید؟». هدف این پژوهش واکاوی علل تعلیق مشروطیت و تداوم استثناء در تاریخ سیاسی ایران معاصر، از پایان دوره قاجار تا عصر پهلوی اول، با استفاده از دستگاه مفهومی «استثناء و تعلیق» می‌باشد. فرضیه پژوهش بدین ترتیب صورتبندی می‌شود که سازه‌های درونی مفهوم «تعلیق» و دستگاه مفهومی «وضعیت استثناء» می‌تواند پاسخ‌گوی تئوریک مناسبی برای مسئله امتناع مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تعارض ذاتی بین دو وضعیت «آشوب» (هرج و مرج پس‌انقلابی) و «مطلقه‌گرایی» (نظم استبدادی) در ایران معاصر، منجر به تعلیق مداوم مشروطیت و چیرگی وضعیت استثناء (حکومت فراقانونی/مطلقه) گردید. تحلیل علی وقایع دوره پایانی قاجار و پهلوی اول، با به‌کارگیری چارچوب نظری وضعیت استثناء، تبیین‌کننده ناتوانی پایدار در نهادینه‌سازی حکومت قانون و محدودیت دائم قدرت سیاسی است.

کلیدواژه: قاجاریه، مشروطیت، قدرت سیاسی، مشروط‌شدن، استثناء، تعلیق.

بیان مساله

دوره سی و پنج ساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، شاهد دو تحول بنیادین و سرنوشت ساز در سپهر سیاست ایران بود: اولی، پیکره تاریخی شکل گیری انقلاب مشروطیت و دیگری، پیکره تاریخی کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاخان. بنابراین جنبش مشروطیت نخستین تلاش ایرانیان برای تغییر مناسبات قدرت و ساختار دولت در چارچوب نظام موجود □ پادشاهی بود و با وقوع آن هم فرایند چرخه ی قدرت سیاسی و هم شکل و بنیاد دولت و حکومت دستخوش دگرگونی شد. تأسیس نظام مشروطه به جای حکومت استبدادی پیشین و تصویب قانون اساسی و متمم آن گامی اساسی در جهت مشروطه سازی □ قدرت در ایران معاصر به شمار می رود. پیروزی انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵، شاید بیش از حد ساده به دست آمد و نخبگان و جریان های سیاسی به برخی از اهداف خود دست یافتند اما بنا به دلایلی که در این مجال فرصت آن نیست، استقرار مشروطیت با هدف تحدید قدرت سیاسی با ناکامی هایی مواجه شد و جامعه به سمت هرج و مرج و آشوب پس از سرنگونی حکومت استبدادی پیش رفت. مظاهر این آشوب را می توان در تغییر مداوم کابینه ها، قحطی های بزرگ، بلوهای متعدد از جمله بلوای نان، درگیری های خیابانی، به توپ بسته شدن مجلس، نهضت های تجزیه طلب، اختلافات داخلی بویژه در مجلس و... مشاهده کرد. همچنین شروع جنگ جهانی اول به بی ثباتی سیاسی، آشوب و هرج و مرج و بحران اجتماعی و اقتصادی ایران ابعاد گسترده تری داد. گسیختگی در نظام سیاسی ایران با وجود پایان جنگ جهانی اول ادامه یافت و جنبش جنگل در شمال، قیام خیابانی در تبریز، سمیتقو در غرب، پسیان در خراسان، سردار معزز بجنوردی در شمال خراسان، اقبال السلطنه ماکویی در آذربایجان و استیلای یاغیان و راهزنان متعدد بر ایالات، بر میزان آشوب و هرج و مرج افزود.

بنابراین نهضت مشروطه خواهی به رغم برنامه ی ستودنی اش نتوانست وعده هایش را عملی کند، چنان که چند سال بعد سید محمد رضا مساوات، مشروطه خواه سرشناس، به سید حسن تقی زاده نوشت مردم ایران هرگز آن ها را به خاطر شرکتشان در انقلاب مشروطه نخواهند بخشید.^۱ اگرچه امیدهای فراوانی ایجاد شده بود، ولی هرج و مرجی که پس از تأسیس حکومت مشروطه پدید آمد - بیشتر به علت ضعف دولت، وقوع شورش های مختلف، عملکرد بد نهادها، و دخالت های بیگانگان - چرخ انقلاب را شکست و از حرکت بازداشت. بنابراین چنین تصور می شد که با وقوع نهضت مشروطیت ایران در آستانه بزرگ ترین چرخش تاریخی برای گذار از «درد مزمن تاریخی استبداد»^۲ و ابتدای نظام سیاسی بر تحدید قدرت مطلقه قرار گرفته است؛ ولی او ضاع دیگرگون شد و شرایطی ایجاد شد که به خاتمه مشروطه انجامید. به تعبیر سیف «در پی بحران همه جانبه ای که به نهضت مشروطیت فرا روید نظام مطلقه قبلی تضعیف شد ولی هنوز نظام تازه ای که کارایی بیشتر داشته باشد جایگزین آن نشده بود، و متأسفانه هرگز هم نشد».^۳ با روی کار آمدن رضاخان و فرونشستن آشوب و هرج و مرج در ولایات چنین تصور می شد که وی بتواند وعده و ایده اصلی که امروزه دگرگون شده و به سمت نظم و امنیت نشانه رفته بود،

۱. افشار، نامه های تهران، ۱۱۱.

۲. گودرزی، تجدد ناتمام روشنفکران ایرانی، ۱۱۵.

۳. سیف، بحران در استبداد سلالی ایران، ۱۶۵.

را محقق سازد. رضاخان/شاه در این دو دهه، قدرت خود را تحکیم و نیروهای مسلح را تقویت نمود؛ به هرج و مرج هم در ایالات و ولایات و هم در مرکز پایان داد و به این ترتیب نظم و ثبات را برقرار کرد. وی حکومت قاجاریه را با توسل به مجلس مؤسسان برانداخت و خود را به جای آنان پادشاه خواند و ایدئولوژی ناسیونالیستی را که در میان نخبگان تجددطلب رایج بود گسترش داد و سیاست‌های تجددطلبانه‌ای هماهنگ با آرزوهای آنان دنبال کرد. پدیده‌ی قابل توجه، اما از نظر تاریخی آشنا، سرعتی بود که هرج و مرج و آشوب با آن به پایان رسید و سپس یک دوره‌ی حکومت دیکتاتوری به حکومت استبدادی، با شیوه‌های جدید در چارچوبی فرای قانون اساسی تبدیل شد.^۴ اصول برنامه‌ی اصلاحی رضاخان (تجدد، تمرکز و سکولاریسم) را نخبگان ملی گرا از زمان ظهور مشروطه‌خواهی و به‌ویژه از پایان جنگ جهانی اول به بعد، پایه گذاشته بودند. این نخبگان به استفاده از قدرت مطلقه برای تأسیس ارتشی متحد، پایان دادن به آشوب، ساختن ملت-دولتی نوین، اعمال حاکمیت ملی، جدایی دین از سیاست، گسترش آموزش جدید دنیاگرایانه، پیشبرد صنعت، تحمیل لباس متحدالشکل، تحمیل زبان فارسی به اقلیت‌های زبانی، و بهبود موقعیت زنان اعتقاد داشتند و آنچه این تجددخواهان پیش‌بینی نمی‌کردند احتمال آن بود که دیکتاتوری به حکومت خودکامگی تبدیل شود^۵ و اصول مشروطگی را نادیده بگیرد. موضوع محوری در این مقاله آن است که چنین انتظار می‌رفت دولت و حکومت در ایران «کنستیتوسیونل» گردد؛ ولی، مشکله و دشواری بنیادین □ سیاست ایران معاصر یعنی مشروطه‌سازی □ قدرت همچنان لاینحل باقی ماند؛ چرا که هم آشوب دوران پسامشروطه ضد اهداف مشروطه و هم مطلقه‌گرایی رضاشاهی خلاف‌آمد ایده‌ی کنستیتوسیونل شدن قدرت سیاسی در ایران معاصر بوده است. به بیانی دیگر پدیده‌ای پارادوکسیکال در تاریخ معاصر ایران رخ نمود: یعنی همان‌گونه که آشوب و فقدان نظم پسامشروطه مانع تحقق اهداف مشروطه شد، استقرار نظم مطلق توسط رضاشاه نیز نه در چارچوب مشروطه، بلکه در قالب حکومتی استبدادی و فراقانونی شکل گرفت. و تجددخواهانی که از قدرت متمرکز برای تحقق اهداف ملی‌گرایانه حمایت می‌کردند، تبدیل آن به یک دیکتاتوری خودکامه پایدار و نفی ساختارهای مشروطه را پیش‌بینی نکرده بودند.

بنابراین پرسش از امکان و امتناع مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران معاصر یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که پژوهشگران مسایل ایران با آن روبرو هستند. با وقوع انقلاب مشروطه، چنین انتظار می‌رفت که دولت و حکومت در ایران «کنستیتوسیونل» گردد؛ ولی هرج و مرج و آشوب ناشی از انقلاب باعث تعلیق مشروطیت شد. با روی کار آمدن رضاخان و فرونشستن آشوب و هرج و مرج در ولایات و ایجاد نظم مبتنی بر مطلقه‌گرایی نیز، مشکله و دشواری بنیادین □ سیاست ایران معاصر یعنی مشروطه‌سازی □ قدرت همچنان لاینحل باقی ماند. بنابراین مشروطه‌سازی در تاریخ معاصر ایران به یک دشواری اساسی تبدیل شد. نگارندگان برای پرمسما پژوهش، از دستگاه مفهومی «استثناء و تعلیق» به منظور واکاوی دشواری مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در تاریخ سیاسی ایران معاصر بهره گرفته و قصد دارند مشکله بنیادین کنستیتوسیونل شدن و تعلیق مشروطیت و چیرگی □ وضعیت استثناء، در دوران پایان قاجار و عصر سلطنت پهلوی اول را توضیح دهند.

پیشینه پژوهش

در خصوص دوره زمانی مشروطه تا پهلوی اول منابع بسیار زیادی وجود دارد که به‌طور کلی همه این آثار اعم از کتب، مقاله، رساله، خاطره نویسی، اسناد و... را می‌توان به سه قسم دسته‌بندی نمود: نخست آثاری که شامل خاطرات، روزنامه‌نویسی‌های شاهدان عصر مشروطه و رضاشاه و تألیفات هم‌روزگاران □ آن دوران می‌باشد که به‌عنوان منابع تاریخ‌نگاری همگی حاوی اطلاعاتی برای

^۴. کاتوزیان، ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر، ۲۲۱.

^۵. کاتوزیان، ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر، ۲۲۲.

تجزیه و تحلیل و بر ساختن □ بسیاری از مفاهیم نظری توسط محققان می‌باشد. در میان این خاطرات، شرح حال و روزنامه نویسی‌ها می‌توان به شرح زندگی من عبدالله مستوفی، خاطرات و خطرات مخبر السلطنه هدایت، خاطرات صدرالاشراف محسن صدر، خاطرات عباسقلی گلشانیان، زندگی طوفانی خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، خاطرات احتشام السلطنه، خاطرات مورخ الدوله سپهر، خاطرات سیاسی امین الدوله، خاطرات مستشارالدوله، خاطرات اعتمادالسلطنه، خاطرات عین السلطنه، خاطرات امان‌الله اردلان، خاطرات آبروزساید، خاطرات سپهد احمد امیراحمدی، خاطرات ابوالمجدحجتی، اعظام قدسی، محمدمهدی شریف‌کاشانی، ناظم الاسلام کرمانی، مجدالاسلام کرمانی، ملک‌الشعرا بهار، یحیی دولت‌آبادی، مهدی ملک‌زاده، احمد کسروی، محیط مافی و... اشاره کرد که فاقد یک چارچوب نظری مشخص و منسجم می‌باشند. دسته دوم شامل اسناد باقی‌مانده از آن دوران می‌باشد که می‌توان به مذاکرات مجلس، اسناد وزارت امور خارجه و منابع آرشیوی اشاره نمود. اسناد و منابع آرشیوی اگر چه از قدمتی بس طولانی برخوردارند اما پی‌بردن به اهمیت وجودی آنان به آن قدمت نیست و یکی از معتبرترین و مستقیم‌ترین منابع در یک پژوهش به‌شمار می‌رود که غالباً با صراحت از رازهای سربهمهر پرده می‌کشایند و حقایق و واقعیات را آشکار می‌سازند. از مهم‌ترین این اسناد می‌توان به کتاب نارنجی، کتاب آبی، اوراق تازه‌یاب مشروطیت به کوشش ایرج افشار، رسایل مشروطیت زرگری‌نژاد، نامه‌های خصوصی سرسیسل اسپرینگ راپس اشاره نمود. از دیگر اسناد این دوران می‌توان به روزنامه‌ها و مجلات اشاره کرد: روزنامه مجلس، صوراسرافیل، مساوات، چرندوپرند، حب‌المتین، مجله کاوه، مجله ایرانشهر، مجله نامه فرنگستان و... دسته سوم آثاری هستند که به تحلیل انقلاب مشروطیت و روی کار آمدن رضاخان از زوایای گوناگون پرداخته‌اند. این آثار که حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده‌اند، شامل پژوهش‌های جدید عالمان و نظریه پردازان این حوزه می‌شود. در درون آثار دسته سوم می‌توان به نویسندگانی همچون آبراهامیان، فوران، کدی، کاتوزیان، آدمیت، آفاری، آجودانی، کمالی، وحدت، بشیریه، حائری، فرمانفرمایان، کرونین، اتحادیه، غنی، آبادیان، اکبری، شهابی و مارتین و... اشاره کرد. علاوه بر منابع یادشده ده‌ها کتاب و رساله و صدها مقاله نیز پیرامون بازوی زمانی مورد نظر ما به زیور طبع آراسته شده است، اما از آن‌جا که دشواره مشروطه‌سازی قدرت سیاسی موضوعی بس مهم است و و هیچکدام از نوشتارها به این موضوع از این زاویه نگاه نکرده‌اند؛ در پژوهش حاضر تلاش شده است در یک چارچوب نظری بر ساخته (وضعیت استثنایی) و با استفاده از سازه‌های مفهومی تعلیق و استثنا زمینه‌های کنستیتوسیونل نشدن ساختار دولت و حکومت را در تاریخ سیاسی ایران معاصر مورد بازخوانی نظری قرار گیرد. از سوی دیگر تمایز نوشتار پیش رو با همه آثار و مکتوبات قبلی، در ایده‌ی مرکزی مقاله است و آن اینکه انقلاب مشروطیت در ایران به آشوب و هرج و مرج (۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹) و در نهایت به روی کار آمدن دولت مطلقه‌ی رضاشاهی (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰) گردید که هر دو دوره چندان سنخیتی با مشروطه‌سازی قدرت سیاسی در ایران ندارد. این پژوهش با معرفی چارچوب نظری ترکیبی بی سابقه‌ای متشکل از مفاهیم «استثناء» و «تعلیق»، نخستین تلاش برای تبیین ریشه‌ها و زمینه‌های ناکارآمدی مشروطیت و عدم شکل‌گیری ساختار دولت مشروطه (کنستیتوسیونل) در ایران معاصر محسوب می‌شود. مطالعه حاضر، خلأ نظری موجود در تحلیل ناکارکردی مشروطیت و عدم استقرار دولت مشروطه در تاریخ سیاسی ایران معاصر را با ارائه و به کارگیری یک چارچوب تحلیلی نوین مرکب از دستگاه‌های نظری «استثناء» و «تعلیق» پر می‌کند؛ رویکردی که در ادبیات پیشین موضوع بی سابقه است. نوآوری بنیادین این پژوهش در پیشنهاد و به کارگیری آمیزه‌ای نظری از مفاهیم «استثناء» (به مثابه وضعیت قاعده شکن) و «تعلیق» (به مثابه حالت تعلیق هنجارها) به منظور واکاوی علل ناکارآمدی مشروطیت و عدم نهادینه سازی ساختار کنستیتوسیونل در دولت ایران معاصر است. این ترکیب نظری در هیچ یک از مطالعات پیشین مورد استفاده قرار نگرفته است.

رهیافت کلی این پژوهش، مبتنی بر تبیین علّی است. لازم به تأکید است که تبیین علّی به عنوان یک «روش پژوهش» تلقی نمی‌شود، بلکه چارچوبی تحلیلی برای تفسیر داده‌های کیفی محسوب می‌گردد. در این تحقیق، داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل اسنادی گردآوری شده‌اند و سپس در قالب الگوی تبیین علّی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. این چارچوب تحلیلی، با تمرکز بر شناسایی روابط علّی-معلولی میان پدیده‌ها، عمدتاً به دنبال پاسخگویی به پرسش‌های «چرایی» است.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش، روش تاریخی است. روش تحلیل تاریخی، به عنوان یکی از روش‌های تحقیق کیفی، هدف اصلی خود را فهم عمیق و تفسیر معنا دار پدیده‌های انسانی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی در بستر زمانی و زمینه تاریخی خاص آن‌ها قرار می‌دهد. در مقابل روش‌های کمی که بر سنجش و تعمیم‌پذیری تأکید دارند، این روش بر درک معنا، توجه به زمینه، بررسی فرآیندها و واکاوی پیچیدگی‌های تجارب انسانی در طول زمان متمرکز است.

ماهیت کیفی روش تجزیه و تحلیل تاریخی:

۱. تأکید بر تفسیر و معنا: هدف اصلی صرفاً گردآوری حقایق خشک نیست، بلکه کشف معنا، انگیزه‌ها، علل، پیامدها و الگوهای نهفته در رویدادها، اسناد و شواهد تاریخی است. پژوهشگر به دنبال «چرایی» و «چگونگی» است.

۲. محوریت زمینه: رویدادها، افراد و پدیده‌ها به شدت وابسته به بستر زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خاص خود هستند. تجزیه و تحلیل تاریخی بدون درک عمیق این زمینه غیر ممکن است.

۳. استفاده از داده‌های کیفی: منابع اصلی داده‌ها اسناد آرشیوی شامل نامه‌ها، گزارشات دولتی، یادداشت‌ها، خاطرات، روزنامه‌های قدیمی، مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، شواهد مادی اشیاء، بناها، آثار هنری، مستندات دیداری-شنیداری و متون تاریخی هستند. این داده‌ها ذاتاً کیفی و غنی از معنا هستند.

۴. فرآیند استقرایی: پژوهشگر اغلب با بررسی جزئیات و شواهد خاص شروع می‌کند و به تدریج به سمت استنتاج الگوها، مفاهیم یا نظریه‌های کلی‌تر حرکت می‌کند. فرضیه‌ها ممکن است در طول تحقیق و برخورد با داده‌های جدید تکامل یابند.

۵. ذات روایی: یافته‌های تاریخی غالباً در قالب روایت (داستان) ارائه می‌شوند که توالی رویدادها، علل و معلول‌ها، تجارب افراد و تحولات را در بستر زمان به هم پیوند می‌دهد.

۶. نقش محوری پژوهشگر: پژوهشگر تاریخی به عنوان یک مفسر فعال عمل می‌کند. انتخاب منابع، ارزیابی اعتبار و قابلیت اعتماد آنها، ترکیب شواهد و استنتاج معنا، همگی مستلزم قضاوت و بینش تحلیلی پژوهشگر است. آگاهی از موقعیت‌مندی پژوهشگر و سوگیری‌های بالقوه او نیز اهمیت دارد.

بنابراین تجزیه و تحلیل تاریخی به عنوان یک روش کیفی، ابزاری قدرتمند برای فهم پیچیدگی تجربه انسانی در بستر زمان است. این روش با تمرکز بر تفسیر معنا، زمینه‌مندی عمیق، و استفاده انتقادی از شواهد کیفی، به ما امکان می‌دهد نه تنها «چه اتفاقی افتاده» را بدانیم، بلکه «چرا و چگونه» آن اتفاق افتاده و چه معنایی برای کنشگران تاریخی و جوامع امروز دارد را درک کنیم. این کاوش در گذشته، چراغی برای فهم حال و اندیشیدن به آینده است.

سازه‌های مفهومی پژوهش

سازه مفهومی، سنگ بنای نظریه اجتماعی محسوب شده و تصویری است که در قالب کلمات یا به صورت یک نماد بیان می‌شود. سازه‌های مفهومی عواملی هستند که مساله اصلی پژوهش به آن‌ها مربوط می‌شود؛ مقوله‌هایی که داده‌هایی برای آن‌ها جست‌وجو می‌شود

و داده‌ها براساس آن‌ها گروه‌بندی می‌شود؛ آن‌ها همچنین ابزارهای اصلی برقراری روابط میان داده‌ها هستند؛ و معمولاً جای پاهایی برای تفسیر یافته‌ها محسوب می‌شوند. به دلیل همین نقش تعیین‌کننده در تحقیق علمی، می‌توان گزاره‌های نظری را به هم نزدیک و ارتباط مفاهیم با جهان واقعی را تصحیح کرد. جهان □ واقع، خود را از خلال نظریه‌ها بازنمایی می‌کند؛ لذا بن‌مایه‌های مفهومی و نظری همواره در پی کلیت‌بخشی و عینیت‌بخشی به بی‌نظمی حاکم بر جهان واقع هستند. به عبارت دیگر در تعبیر ماکس وبر، جهان واقعی عرصه بی‌نظمی و آشوب است و مفاهیم و سازه‌های نظری اند که این جهان پر آشوب را نظم داده و کلیت می‌بخشند. بنابراین همواره بین ساحت واقعی و ساحت نمادین شکافی وجود دارد که خود را در نظام نظریه‌پردازی نشان می‌دهد.^۶ پیکره‌ی نظری این پژوهش بر دو سازه‌ی نظری استوار شده است؛ «استثناء» و «تعلیق».

الف) استثناء (Exception): پارادایم استثناء یعنی الگویی که به موجب آن حاکم قانون را «استثنا» و «موقتاً» به حال تعلیق درمی‌آورد، اما زور عریان آن را حفظ می‌کند. وضعیت استثناء به تعبیر آگامبن حکم برزخ بین حقوق عمومی و واقعیت سیاسی را دارد؛ فضای تهی درون صندوقچه‌ی قدرت یا وضعیت کنوماتیک مابین نظم حقوقی و زندگی. به عبارت دیگر وضعیت استثنایی نوعی «زمان مرده‌ی حقوقی» یا لامکان مطلق قانونی است که طی آن سد □ حقوق اساسی و آزادی‌های فردی درهم می‌شکند و جامعه زیر سیل «زور □ قانون» (قانون خط‌خورده‌ای که جز زور محض از آن به جا نمانده) غرق می‌شود. مسأله‌ی «استثنا» اهمیتی مرکزی در نظریه مشروطه دارد، و به این معناست که فرد حاکم می‌تواند با سنجش زمان و با توسل به وضعیت اضطراری پیش آمده، قانون و نظم عمومی را ملغی و نظم و قوانین جدیدی را وضع نماید.^۷ مشخصه‌ی ویژه‌ی وضعیت استثنایی، اقتدار نامحدود است که به معنای تعلیق کامل نظم موجود می‌باشد. آنچه یک استثناء را اساساً تبدیل به قدرتی نامحدود می‌کند، توانایی آن در تعلیق نظم موجود است.^۸ در یک چنین وضعیتی روشن است که دولت باقی می‌ماند، در حالی که قانون تعلیق می‌یابد. در این دستگاه تحلیلی، پیکره‌ی هومو ساکر معرف □ و وضعیت استثنایی است. تلقی پسا فوکویی آگامبن از زیست‌سیاست و زیست‌قدرت عمدتاً در سه‌گانه‌ی هومو ساکر (قدرت حاکمه و حیات برهنه، وضعیت استثنایی و بازمانده‌های آشوب‌ناک) مطرح شده است. مفهوم رومی □ هومو ساکر به معنی فردی است که جرایم وی از نوع و در حدی نیست که حاکم بتواند او را قربانی کند، اما، در عین حال، قتل او مباح است. هومو ساکر موجودی است به حال خودرها شده. هومو ساکر، این انسان □ مقدس، به منزله‌ی «استثنا» از حقوق الهی و عرفی «کنار گذاشته شده» و به حال خود رها شده است. از این منظر، بدل شدن استثنا به هنجار یا قاعده سیاست □ معاصر به این معنی نیست که قانون صرفاً برخی از اتباع را کنار گذاشته یا به حال خود رها کرده است، بلکه در این روزگار «همه ما عملاً هومو ساکریم».^۹

ب) تعلیق (Suspension): «تعلیق» یا «وقفه» در واقع معنای حقیقی کلمه‌ی «یوستیتیوم» می‌باشد و در باب آن گفته‌اند یعنی «وقتی قانون بازمی‌ایستد، همچنان که خورشید در نقطه‌ی انقلاب» یا به تعبیری دیگر «گفتی وقفه‌ای و سکت‌ای در قانون پیداشد کرده».^{۱۰} این اصطلاح دال بر تعلیق در خود قانون است. بنابراین یوستیتیوم قانون را معلّق می‌کند و ازین رهگذر، تمام ضوابط و احکام قانون بی‌اثر می‌شوند. در شرایط حاد و بحرانی وقتی حاکم احساس می‌کند رعایت قانون متضمن ضرر است، به جای این که از آن تخطی کنند، کلاً کنارش می‌گذشتند؛ یعنی آن را با صدور یوستیتیوم معلّق می‌کردند. تعلیق به این معناست که در صورت وقوع شرایط بحرانی اعم از

^۶. بلیکی، طرحی پژوهش‌های اجتماعی، ۱۶۹.

^۷. Agamben, Means without end: Notes on politics, 113.

^۸. آگامبن، وضعیت استثنایی، ۱۷۵-۱۷۶.

^۹. Agamben, Homo Sacer: Sovereign power and bare life, 115.

^{۱۰}. آگامبن، وضعیت استثنایی، ۹۴.

آشوب، جنگ یا شورش مسلحانه‌ای که امنیت دولت را به خطر بیندازد، قانون می‌تواند در مکان‌ها و برای زمانی که خود تعیین می‌کند نفاذ قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد.^{۱۱}

آشوب و مطلقه؛ ضدّ مشروطه

ایده‌ی مدرن مشروطه‌خواهی در معرفت‌شناسی فکری دوران مدرنیته معنای امروزی خود را یافت.^{۱۲} نظریه مشروطه‌خواهی به معنای تحدید قدرت، تاریخی طولانی در مغرب‌زمین دارد، اما بایپیدایش مدرنیته و حوادث بعد از دوران رنسانس بود که طبقات جدید سربرآوردند و طی جنبش‌های منظم قدرت را محدود کردند و نهادهایی برای این تحدید تعبیه نمودند. آنچه ما امروز به عنوان مشروطیت می‌شناسیم و انقلابات بزرگ سده هیجدهم همگی در چنین بستری رخ دادند، بستری که دریافتی جدید از انسان و حقوقش ارائه داد. بی‌شک تغییر نگرش انسان و دیدگاه‌های او بود که تحولاتی عظیم در جهان او پدید آورد و مشروطیت نیز از این قاعده مستثنی نیست. به گفته یکی از محققین برای شناخت مشروطه باید اجزا و عناصر آن را بشناسیم، مضافاً اینکه مشروطه جزئی است از یک کل به نام غرب و مدرنیته اساس تمدن غربی است.^{۱۳} مشروطیت به معنای مدرن و نظریه‌ای در دولت در قرن هیجدهم و با انقلاب فرانسه و آمریکا شروع شد. ایده‌ی مرکزی مشروطیت، محدودیت قدرت به وسیله قانون و حقوق است.^{۱۴} این ایده ابزاری برای تنظیم کردن قدرت و تحدید آن است و به عبارت دیگر یک سیستم سیاسی است که محدودیت‌هایی را بر اجرای قدرت سیاسی تحمیل می‌کند و ابتنای نظام سیاسی بر پایه قانون اساسی به منظور محدودسازی و تقیید قدرت است.^{۱۵} لاگلین نظریه سیاسی مشروطیت را شامل تفکیک قوا، حاکمیت قانون و تضمین آزادی‌ها دانسته است.^{۱۶} همو مشروطه‌خواهی در معنای مدرن آن را تعلق قدرت مؤسس به مردم، تفویض محدود قدرت از مردم به حاکم برای اجرای خیر عمومی و پاسخگویی تعریف می‌کند.^{۱۷} وی در اثری دیگر ذیل مفهوم مشروطه‌خواهی، قرارداد اجتماعی، قانون اساسی و حق‌ها را می‌آورد. مشروطیت به قانونی برتر معتقد است و برخی حتی قانون اساسی گرایی را معادل مشروطیت گرفته‌اند، زیرا ایده مشروطیت بر نهاد قدرت استوار است و قانون اساسی یکی از این وسایل است و حکومت موظف است که از قواعد و اصولی تبعیت کند که از پیش تعریف شده‌اند اما ابدی هم نیستند. لائوری اولین ویژگی مشروطه‌خواهی را وجود قانون اساسی به عنوان مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی دانسته است و اینکه قرارداد اجتماعی و خودبنیادی پذیرفته شود.^{۱۸} به باور او مشروطیت مدرن از آنجا با مشروطیت باستانی تفاوت می‌یابد که بر این امر تأکید می‌کند که قدرت چگونه باید اعمال شود و چگونه حکومت شود و هدف اصلی مشروطیت را محدود کردن قدرت از طریق قانون می‌داند. وی در ادامه از آنجا که حاکمیت را از آن مردم می‌داند بر آن است که مردم این حاکمیت را از طریق نمایندگان خود اعمال می‌کنند و این نمایندگان می‌توانند در پارلمان باشند یا در قوه مؤسس. به این ترتیب به چند اصل مهم حاکمیت مردم، حکومت قانون، نمایندگی، پارلمان و قوه مؤسس هم اشاره می‌کند.^{۱۹} کرامر به عنوان یکی از محققین، لوازم

^{۱۱}. Calarco, & Decaroli, Giorgio Agamben, Sovereignty and life, 41.

^{۱۲}. مرادخانی، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، ۸۶.

^{۱۳}. آبادیان، مفاهیم قدیم و اندیشه جدید، ۳۶۸.

^{۱۴}. مرادخانی، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، ۷۸.

^{۱۵}. لاگلین، مبانی حقوق عمومی، ۱۴۷.

^{۱۶}. لاگلین، «نظریه مشروطه»، ۱۶۸.

^{۱۷}. لاگلین، مبانی حقوق عمومی، ۱۲۴.

^{۱۸}. Latorre, Constitutionalism and legal reasoning, 4

^{۱۹}. Latorre, Constitutionalism and legal reasoning, 10-15.

مشروطیت را در چند مورد دانسته است: نخست وجود قدرتی که با محدودیت‌های قانونی و از طریق پارلمان اجرا می‌شود، دوم در اجرای قدرت باید به حقوق مردم احترام گذاشته شود، سوم قدرت باید از طریق نهادهای سه‌گانه و منفک شده اعمال شود و چهارم اینکه دولت باید از طریق انتخابات بر سر کار بیاید.^{۲۰} البته او بر حاکمیت قانون، تفکیک قوا و حاکمیت پارلمان بیش از موارد دیگر تأکید می‌کند و هدف مشروطیت را دولت محدود، تفکیک قوا و دولت مسئول و پاسخگو می‌داند.^{۲۱} فرانتس نویمان مشروطه‌خواهی را دارای سه عنصر می‌داند: یکی اعتقاد به حقوق طبیعی مردم، دوم اعتقاد به قوانین عامی که مناسبات میان دولت و شهروندان را قابل اعتماد می‌کند و سوم قانون عرفی. به باور وی به این دلیل مشروطه‌خواهی سه شکل در دنیا پیدا می‌کند: یکی آلمانی با تأکید بر ایجاد نظام حقوقی، دوم انگلیسی که بر حاکمیت پارلمان و عرف تأکید می‌کند و سوم آمریکا که بر اولویت قوه قضائیه تأکید نموده است.^{۲۲} بنابراین مشروطیت دربرگیرنده‌ی چهار نشانه‌ی محوری است: ۱- محدود کردن قدرت حکومت و یا محدودیت حکمرانی خود سرانه و تضمین مصونیت‌های افراد و اجتماعات تشکیل دهنده‌ی جامعه؛ ۲- تعریف و تعیین قواعد محدود کردن قدرت سیاسی از طریق ترکیبی از حقوق نوشته، پیمان‌ها و اصول حقوق عمومی؛ ۳- تلقی قانون اساسی به منزله‌ی قانون برتر که دیگر اعمال حکومت باید با آن انطباق داشته باشد؛ و ۴- وفادار ماندن به آن.^{۲۳} بنابراین ایده‌ی بنیادین □ مشروطیت یا مشروطه‌سازی «ابتنای نظام سیاسی بر قانون اساسی» به منظور «محدودسازی و تقیید □ قدرت» بوده است و هرگونه کمبود و کاستی در این اصول، زمینه را برای تغییر یا حتی تعلیق مشروطیت به دست حاکم فراهم می‌کند.

با صدور فرمان مشروطیت و ظهور اولین نهضت دموکراسی‌خواهی در غرب آسیا،^{۲۴} که «شاه مرکب راهوار خوش‌نشانی به رعایای خود مرحمت فرمودند»،^{۲۵} کشور وارد مرحله‌ی نوینی از حیات سیاسی خود شد. اگرچه امیدهای فراوانی در پی انقلاب مشروطه ایجاد شده بود، ولی هرج و مرجی که پس از تأسیس حکومت مشروطه پدید آمد - بیشتر به علت ضعف دولت، وقوع شورش‌های مختلف، عملکرد بد نهادها، و دخالت‌های بیگانگان - چرخ انقلاب را شکست و از حرکت بازداشت. بنابراین پذیرش مشروطیت و اقبال عمومی به حاکمیت قانون و تأسیس نهادهای سیاسی و حقوقی برای تحدید قدرت شاه و مشارکت مردم در امر سیاسی و به تبع آن استقرار نظم سیاسی جدید را موجب نشد. عدم تجانس و تعارض در دیدگاه‌ها نسبت به ماهیت و چیستی مشروطه در دو فضای متفاوت (ناسازگاری محمدعلی شاه با مشروطه‌خواهی و پادشاهی محدود از یک سو و در فضایی دیگر ناهمگونی اندیشگانی و فکری بین مشروطه‌خواهان) زمینه ساز افزایش آشوب و بی‌نظمی در جامعه گردید. علاوه بر این دو عامل اساسی، ضعف مالی شدید حاکمیت جدید و دخالت‌ها و اعمال فشار دول روس و انگلیس بر شدت نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های جامعه ایران افزود. انقلاب مشروطه به راستی هرج و مرج و بی‌نظمی به بار آورد.^{۲۶} و اوضاع کشور در دوران پسامشروطه هم چنان آشفته و درهم بود. به عنوان نمونه در کرمانشاه میان مشروطه‌خواهان و هواداران حکومت، زد و خورد پدید آمده و چندتن کشته شده بودند.^{۲۷} در شیراز قوام‌الملک که مخالف مشروطه بود، دادخواهی شده بود؛ اما هوادارانش با راهزنی و تاراج اموال و کالاهای مسافران و کاروان‌داران، امنیت فارس را به هم ریخته بودند.^{۲۸} خواجه‌های ماکوئی (خواجه

^{۲۰} Kramer, Popular constitutionalism and judicial review, 5.

^{۲۱} Kramer, Popular constitutionalism and judicial review, 6.

^{۲۲} نویمان، آزادی، قدرت و قانون، ۲۱۸.

^{۲۳} گل محمدی، چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت، ۱۹۵.

^{۲۴} فرخ، ایران در جنگ، ۳۷۵.

^{۲۵} هدایت، خاطرات و خطرات، ۱۴۸.

^{۲۶} کاتوزیان، ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر، ۲۱۶.

^{۲۷} مذاکرات مجلس دوره اول، ۱۱۰.

^{۲۸} کتاب آبی، ۴۴-۴۵.

شکرالله، خواجه میرزاقلی، خواجه امامقلی و دیگر خواجه‌ها)، راه‌های عراق و خوانسار و گلپایگان را بسته، نزدیک به سه سال سرگرم کشتار و تاراج رهگذران و کاروان‌ها بودند.^{۲۹} رحیم‌خان و پسرش در آذربایجان، ارفع‌السلطنه در آستارا و طالش، متولی‌باشی در قم، موزیکانچیان در زنجان، ایلات شاهسون، سالارالدوله در نهاوند و آصف‌الدوله، تجاوز عساکر عثمانی به ساوجبلاغ مکرری و حمله روس‌ها به آذربایجان از نمونه‌های اوضاع امنیتی و بحران‌زده‌ی سال‌های پسامشروطه بوده‌اند.^{۳۰} ازسوی دیگر وجود انجمن‌های متعدد که بدون داشتن خط‌مشی و مرام‌نامه و برآمده از محیط سیاسی مشروطیت، بر دسته‌بندی‌ها و گرایش‌ها و اختلافات می‌افزودند. این انجمن‌ها باب مداخله در همه کارها را گشودند؛ قضاوت می‌کردند، درباره نرخ ارزاق تصمیم می‌گرفتند، با وزیران نامه‌نگاری داشتند، سفارش می‌نوشتند، در عزل و نصب حکام و جابجایی کارکنان دولت نظر می‌دادند، گاهی به حکام ولایات تلگراف می‌زدند و دستورالعمل می‌فرستادند و با نمایندگان نیز درباره گفتارها و لوایح آن‌ها کشمکش و بگومگو می‌کردند.^{۳۱}

وضعیت هرج و مرج، شورش‌های تجزیه‌طلبانه و طغیان‌های داخلی که شکل فزاینده‌ای یافته بود و به تضعیف هرچه بیش‌تر حکومت مرکزی منجر شد، در دوران پسامشروطه به‌گونه‌ای بود که کشور را در کام بحران‌های فراگیر و همه‌جانبه فرو برد. این بحران‌ها بسیار گسترده و دامنه‌دار بود که می‌توان از آن دوران به‌عنوان «عصر بحران»^{۳۲} یاد کرد. آغاز جنگ بین‌الملل اول هم به‌این معضلات در سطح کشور دامن زد و در نتیجه ناامنی و هرج و مرج بیشتر شد. به‌هرحال جنگ جهانی اول پیامدهای فاجعه‌باری برای ایران و تعلیق مشروطه‌خواهی و حاکمیت و وضعیت استثناء داشت.^{۳۳} قحطی مصیبت‌باری که از پی آمد، دومیلیون تا سه‌میلیون ایران یعنی یک‌چهارم جمعیت را کشت.^{۳۴} آنفولانزای اسپانیایی تعداد بیش‌تری را به‌دامان مرگ سوق داد. مسلح شدن طوایف محلی ایران به‌دست قدرت‌های خارجی موجب ظهور جنبش‌های خودمختاری شد. این جنبش‌ها تأثیر نامطلوبی در اقتصاد داشتند؛ زیرا موجب آشوب و بی‌نظمی در ارتباطات و روابط بازرگانی می‌شدند. سرانجام به‌رغم برخی حمایت‌های آمریکا در کنفرانس صلح پاریس به سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۷ش) لندن مطمئن شد که ایران به خواسته‌های خود یعنی الغای قرارداد ۱۹۰۷ درمورد تقسیم ایران، ابطال معاهدات کاپیتولاسیون، اعاده‌ی سرزمین‌های پیشین ایران یا غرامت جنگی، دست نخواهد یافت.^{۳۵} آشوب، ناامنی و هرج و مرج در کنار مداخلات خارجی خود یکی از عوامل اصلی کمبود نان و قحطی بود. با وقوع انقلاب مشروطه و تزلزلی که در مدیریت کشوری و محلی رخ داد، مشکل کمبود نان و گرانی ارزاق که در طول دوران حکومت قاجار به‌تناوب وجود داشت، تشدید شد؛ به‌طوری‌که منجر به قحطی بزرگ در دوران جنگ جهانی اول، به سال ۱۹۱۷ شد. این قحطی حدود دوسال به طول انجامید^{۳۶} و تلفات زیادی به‌بار آورد، چنان‌که بعضی میزان مرگ و میرها را به‌گونه‌ای اغراق‌آمیز و غیرواقعی تا ده‌میلیون نفر تخمین زده‌اند.^{۳۷} در پایان جنگ جهانی اول شرایط به‌گونه‌ای بود که به‌تعبیر کاوه فرخ «ایران بر لبه‌ی پرتگاه تجزیه قرار داشت».^{۳۸} مجموعه‌ای از عواملی همچون اقتصاد آشفته، قحطی گسترده، سوءمدیریت حکومت مرکزی ناکارآمد، راهزنی لجام‌گسیخته، بی‌قانونی گسترده و حضور سربازان بیگانه سبب ساز بروز شورش‌های محلی و آشوب‌های زیادی در ایران شده

۲۹. مذاکرات مجلس دوره اول، ۱۶۲.

۳۰. پورآرین، انقلاب فراموش‌شده، ۷۵-۷۶.

۳۱. پورآرین، انقلاب فراموش‌شده، ۷۱-۷۰.

۳۲. صالحی، اندیشه تجدّد و ترقی در عصر بحران، ۶-۷.

۳۳. Ward, Immortal: A military History of Iran and its Armed Forces, 123-124.

۳۴. مجد، قحطی بزرگ، ۲۲.

۳۵. فرخ، ایران در جنگ، ۴۱۷.

۳۶. مجد، قحطی بزرگ، ۲۱-۲۲.

۳۷. مجد، قحطی بزرگ، ۸۵-۹۵.

۳۸. فرخ، ایران در جنگ، ۴۳۰.

بود. این شورش‌ها را کمابیش می‌توان مثل شورش‌های قبلی مرتبط با نهضت مشروطه (میرزا کوچک خان و جنگلی‌های گیلان) یا شورش‌هایی که مبنای نهضت مشروطه بود تقسیم‌بندی کرد. این شورش‌ها و آشوب‌ها نمونه‌ای از تاریخ ایران در قرن چهارم بود: «هرگاه حکومت مرکزی ضعیف می‌شد در خواست‌ها برای خودمختاری محلی افزایش می‌یافت».^{۳۹} بنابراین به دلیل فقدان شرایط ساختاری-رویدادی، نهادی و فکری لازم برای شکل‌گیری اندیشه و نهادهای مشروطه‌خواهی، در نهایت از دل انقلاب مشروطه هرج و مرج بیرون آمد. فاصله دوازده ساله پیروزی انقلاب در سال ۱۲۸۸ تا کودتای ۱۲۹۹ دوره هرج و مرج در مرکز و ولایات بود.^{۴۰} آشوب و ناامنی در فضای پسا مشروطه منجر به برآورده شدن هدف اصلی مشروطه‌خواهی یعنی کنستیتوسیونل شدن قدرت نگردید.

جان برویی می‌نویسد که هرگاه «بحران بزرگی زیرپای نهادهای مدرن قدرت را خالی کند» گذار از مشروطه‌خواهی به سمت ظهور یک «رهبر فرهمند»^{۴۱} به سادگی ممکن است اتفاق بیفتد. چنین رهبر فرهمندی در این دوران گذار در ایران، رضاخان بود. سال ۱۲۹۹ کشور در آستانه‌ی فروپاشی و ورشکستگی کامل بود و کسانی مانند سیدضیاءالدین طباطبایی را که از مشروطه‌خواهان پیشین و روزنامه‌نگاران سرشناس بود در این اندیشه فرو برد که تنها راه برون‌رفت از بحران، ایجاد یک دولت مرکزی قوی است.^{۴۲} این طرزتفکر در نظریات اغلب نخبگان عصر مشروطه موج می‌زد. استقرار حکومت مقتدر، به یکی از مهم‌ترین خواسته‌های اندیشه‌ورزان مشروطه‌خواه بدل شد. شروع سلطنت رضاشاه در واقع آغاز تحول بزرگی در تمامی شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران بود. تنها پس از سلطنت رضاشاه بود که تکانی بالنسبه شدید به پیکر اجتماع نیمه‌خفته و نیمه‌بیدار ما وارد آمد و کشور را در راه ترقی سوق داد.^{۴۳}

دولت مطلقه و توسعه‌گرای رضاشاه، نخستین دولت در تاریخ سیاسی ایران بود که تلاش بی‌سابقه، بی‌وقفه و همه‌جانبه‌ای را در تمرکز و انحصار منابع و ابزارهای قدرت با گسترش ارتش مدرن از خود نشان داد و کوشش کرد در این راستا پراکندگی و تکرر در ساخت قدرت در دوران قاجار را از میان بردارد. شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر برقرارکننده‌ی نظم و امنیت، مهم‌ترین خواست جامعه‌ی ایران و گفتمان غالب مشروطه‌خواهان در سال‌های پسا مشروطه و به‌ویژه بعد از جنگ جهانی اول بود. در چنین شرایطی یعنی هرج و مرج ناشی از کاهش توان قدرت مرکزی و ناامنی به وجود آمده ناشی از آن، زمینه اجتماعی برای ظهور قدرت جدیدی که این وضع آشفته را سامان دهد، فراهم شد.^{۴۴} گذشته از آن، شرایط جهانی نیز چنین روندی را ایجاب می‌کرد. در این دوره انگلستان و روسیه دو قدرت بزرگ نظام جهانی بودند که با یکدیگر مبارزه و رقابت می‌کردند. به همین دلیل بود که سیاست بریتانیا طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ با قدرت گرفتن رضاخان موافق بود، چرا که او را عامل ثبات در مرزهای هند، عراق و روسیه می‌دانست. از سویی دیگر وجود یک دولت قدرتمند می‌توانست هم با جنبش‌های رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلوی پی‌شروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد. این چیزی بود که انگلستان شدید به آن نیاز داشت، در واقع در این دوره هدف انگلستان در ایران، استقرار نظم بود که موازنه بین المللی قدرت را برهم نزند، به همین دلیل انگلیسی‌ها دیکتاتوری پهلوی را نزدیک‌ترین شکل حکومت مورد نظر خویش در ایران می‌دانستند.^{۴۵} خصوصاً که در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، این خواست برای شان ضروری تر شده بود و لذا از تشکیل دولتی قدرتمند در ایران حمایت می‌کردند.

^{۳۹}. Potter, The consolidation of Iran's frontier on the Persian Gulf in the nineteenth century, 141.

^{۴۰}. کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ۸۱.

^{۴۱}. Breuilly, Max Weber, Charisma and Nationalist Leadership, 492.

^{۴۲}. ضیاء‌البراهیمی، پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، ۲۷۳.

^{۴۳}. عامری، از رضاشاه تا محمدرضاشاه، ۱۳۳.

^{۴۴}. کدی، ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان، ۱۳.

^{۴۵}. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ۲۴۲.

به قدرت رسیدن رضاخان را هم می‌توان یک شکست برای جنبش مشروطه‌خواهی ایران به شمار آورد؛ شکست هم به این دلیل که تحت حاکمیت رضا شاه، اصول مشروطه‌خواهی آشکارا نقض و چهره‌ی شوم استبداد و مطلقیت مجدداً نمایان گردید. نهادهای اصلی مشروطیت مانند مجلس به شکل نهادی فرمانبردار درآمد، اصل مشارکت مردم و حاکمیت مردمی در سیاست مورد استهزاء قرار گرفت، کمیته نظارتی تشکیل نشد، اقداماتی ورای قانون اساسی در انتقال سلطنت انجام گرفت.^{۴۶} با روی کار آمدن رضا شاه، ساختار دولت مشروطه ایران دچار دگرگونی‌های بنیادین شد و به چیرگی نهاد سلطنت بر قوه مجریه و مقننه انجامید. این چیزی بود که با قانون اساسی مشروطه که بیشترین قدرت و اقتدار را به مجلس داده بود و از شاه می‌خواست که تنها سلطنت کند و نه حکومت، در تضاد بود.^{۴۷} بنابراین مطلقه‌گرایی رضاشاهی خلاف‌آمد ایده‌ی کنستیتوسیونل شدن قدرت سیاسی در ایران معاصر بوده است.

فهم نظری دشواره مشروطه‌سازی قدرت سیاسی

الف) چیستی وضعیت استثناء: وضعیت استثناء یکی از مفاهیم مدرن اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی است که در بازخوانی تاریخ اندیشه سیاسی در این تحقیق مورد تأکید قرار گرفته است. این دستگاه نظری تاکنون مورد استفاده عالمان تاریخ و علوم سیاسی در بررسی مسایل ایران قرار نگرفته است. وضعیت استثنایی یعنی شرایطی که فرد حاکم می‌تواند با سنجش زمان، قانون و نظم عمومی را به حالت تعلیق درآورده و نظم و قوانین جدیدی را وضع نماید. به بیان دیگر شرایطی که حاکم دارای حق انحصاری در قانون است و در باب استثناء تصمیم می‌گیرد. این استثناء به مانند معجزه است که در شرایط استثناء حاکم چگونه می‌تواند معجزه کند. حاکم مسئول تصمیم‌گیری در مورد دوست، دشمن، اعلام جنگ و منطق استثناء است.^{۴۸} در منطق استثناء، حاکم همان کسی است که نظام قانونی، قدرت اعلام وضعیت استثناء و در نتیجه قدرت تعلیق اعتبار خود نظام را بدو اعطا می‌کند. پس حاکم بیرون از نظام قانونی معتبر است و با این حال بدان تعلق دارد. این بدان معناست که حاکم خود را بیرون از قانون جای داده است. وضعیت استثناء همواره از هرج و مرج و آشوب متمایز است. به تعبیر قانونی، هم چنان نظم در آن وجود دارد، حتی اگر نظم قانونی نباشد. آگامبن بر آن است که در سیاست معاصر وضعیت استثناء، در معنای شرایط تعلیق است. قانون، به قاعده بدل شده است. در چنین شرایطی، قانون «دارای نیرو» است، اما درون‌مایه و معنای جوهرین ندارد. در واقع، در وضعیت استثناء نیروی قانون فاقد «اهمیت یا نفوذ» است. این وضعیت استثنایی، قاعده حاکمیت است و حیات برهنه به طور بی‌واسطه حاصل شبکه‌ی حاکمیت است. در روزگار ما، حیات برهنه عرصه خشونت‌ی اثربخش و سراسری است.^{۴۹} فعل بنیادین حاکمیت، تولید حیات برهنه به مثابه عنصر سیاسی و اصیل است. در قاموس آگامبن، انسان نوعی است. چنین وضعیتی با ارجاع به چهره‌ای حقوقی در روم باستان یعنی «هوموساکر» به معنای انسان قدسی، به تصویر کشیده می‌شود. پیکره هوموساکر معرف وضعیت استثناء است؛ مفهوم رومی هوموساکر به معنی فردی است که جرایم وی از نوع و در حدی نیست که حاکم بتواند او را قربانی کند، اما، در عین حال، قتل او مباح است. هوموساکر موجودی است به حال خود رها شده. هوموساکر، این انسان مقدس، به منزله‌ی «استثناء» از حقوق الهی و عرفی «کنار گذاشته شده» و به حال خود رها شده است. از این منظر، هوموساکر مفهومی است ناظر به حیات در معرض مرگ؛ به ویژه مرگ ناشی از خشونت حاکم.^{۵۰} خود حیات یا حیات طبیعی از رهگذر تسلیم شدن به قدرت حاکم، که قدرت بی‌قید و شرط مرگ است، سیاسی می‌شود. با پیوند حیات برهنه فرد با خشونت عریان

^{۴۶} میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ۸۲.

^{۴۷} رحمانیان، ایران بین دو کودتا، ۸۸.

^{۴۸} Schmitt, The concept of The political, 26-29.

^{۴۹} Agamben, Means without end: Notes on politics, 113.

^{۵۰} Agamben, Homo Sacer: Sovereign power and bare life, 115.

حاکمیت، آگامبن بار دیگر پارادوکس وضعیت استثنا را مطرح می‌کند. در حقیقت، رابطه بین قدرت حاکم و حیات برهنه موضوع اساسی وضعیت استثنا در انگاره‌ی آگامبن است که در آن «هوموساگر» مفهومی مرکزی است.^{۵۱} فرد هوموساگر نه در درون و نه در بیرون از نظم سیاسی جای می‌گیرد، دقیقاً مشابه وضعیت استثنا که نه متعلق در درون و نه در بیرون نظم حقوقی جایی ندارد.^{۵۲} هراس آگامبن از این است که وضعیت استثنا به گونه‌ای جوامع انضباطی بینجامد و آزادی شهروندان فدای مصلحت عمومی شود. نهایتاً او معتقد است که وضعیت استثنا به طور روزافزونی رو به آن دارد که به پارادایم اصلی حکومت در سیاست معاصر بدل شود.^{۵۳}

ب) شاخص‌های وضعیت استثنا و مصادیق آن در ایران معاصر

شاخص‌سازی برای سنجش مفاهیم یا سازه‌های مفهومی در تحقیقات اجتماعی بسیار اساسی می‌باشد. شاخص عموماً بیانگر مفهوم یا سازه‌ی پیچیده‌ی واحدی است که از ترکیب چند معرف در یک اندازه مرکب مشترک درست شده است. دلیل کاربرد گسترده‌ی شاخص در پژوهش علمی این است که بسیاری از سازه‌های مفهومی مورد تحقیق را نمی‌توان فقط با یک معرف مطالعه کرد. بنابراین با درست کردن شاخص بسیاری از ابعاد متغیری انتزاعی را با رشته‌ای از معرف‌ها که بیانگر تعریف عملیاتی آن‌اند، به صورت واحد و یکپارچه بیان کرد.^{۵۴} در این قسمت از بحث، نگارنده‌گان تلاش نموده که مفاهیم مورد نیاز این پژوهش را تعریف کرده و سپس شاخص‌های مربوط به هر مفهوم را مشخص نمایند؛ چرا که تعریف عملیاتی یک متغیر یا سازه مفهومی عبارت از مشخص ساختن و تعریف نمودن آن و تعیین ملاک‌هایی برای رسیدن از سطح انتزاعی به سطح انضمامی می‌باشد.

۱. تاکید بر مصلحت دولت

نظریه مصلحت دولت به عنوان یکی از مهم‌ترین مبانی تکوین دولت مدرن است که در ایتالیای سده‌ی شانزدهم پدید آمد و از آنجا به سایر کشورهای اروپا منتقل شد. این نظریه بعد از پیدایش دولت‌های مشروطه و با نظریه‌های جدید به ظاهر از بین رفت، اما به نظر می‌رسد این نظریه در قالب‌های دیگری به حیات خود ادامه داده است و می‌توان تداوم این مفهوم را در مفاهیمی مشابه و نزدیک آن مثل حاکمیت و بالانس قدرت دید.^{۵۵} از نگاه وینسنت، نظریه مصلحت دولت ریشه در نظریه حق الهی حکومت نیز دارد و با تکوین دولت مدرن، شهریار به عنوان قانون زنده، با کل دولت مساوی فرض می‌شود و آنچه در روزگار گذشته اراده‌ی خداوند تلقی می‌شد، در این دوران به اراده‌ی شاه و مصلحت دولت تبدیل می‌شود.^{۵۶} یکی از نکات کلیدی در نظریه مصلحت دولت که با سازه وضعیت استثنا ارتباط می‌یابد، مفهوم اضطراب یا ضرورت انجام یک عمل است.^{۵۷} بسیاری از مباحث جمهوری‌های ایتالیای سده‌ی شانزدهم به مباحث روم برمی‌گشت و محققین آن عصر ایتالیا نیز بسیار متأثر از نظریه‌پردازان روم بودند و این گفته پولیبیوس سیریوس رومی را که «ضرورت یا اضطراب، قانون ندارد» و «اضطراب قانون خودش را وضع می‌کند» برجسته کردند. به عبارت دیگر، در مواقع ضروری نیازی به تبعیت از قانون نیست. آن‌ها همچنین این پرسش را مطرح کردند که آیا قانون می‌تواند پرنس را محدود کند و آیا شخصی می‌تواند فراتر از قانون باشد؟ به باور آن‌ها، مسأله اصلی اضطراب بود نه حقوق؛ یعنی ضرورتی که قدرت را فراتر از محدودیت‌های عرف و سنت اجرا می‌کند. به گفته یکی از محققین، کارل اشمیت با طرح مسأله وضعیت استثنا، اوج تجسم نظریه ضرورت است و متأثر از همین مسایل می‌باشد.^{۵۸}

۵۱. لمکه، زیست‌سیاست، ۸۵.

۵۲. Agamben, The Open: Man and Animal, 9.

۵۳. آگامبن، وضعیت استثنایی، ۲۰.

۵۴. بیکر، تحقیقات در علوم اجتماعی، ۴۴۷-۴۴۸.

۵۵. مرادخانی، خوانشی حقوقی از انقلاب مشروطه ایران، ۲۵۶.

۵۶. وینسنت، نظریه دولت، ۱۱۲.

۵۷. اسکینر، بینش‌های علم سیاست، ۴۰۱.

۵۸. Poole, Reason of state, 13.

با وجود تأسیس نهادهای مشروطه (مانند مجلس)، نظام پادشاهی مشروطه کم‌کم از اهداف نخستین خود فاصله گرفت. فشارهای خارجی (روس و انگلیس) و ناتوانی در ایجاد ثبات، نیز زمینه را برای بازتولید الگوی مصلحت‌محور فراهم کرد. رضاخان با شعار نجات ایران از هرج و مرج قدرت را تسخیر کرد. این اقدام با استناد به ضرورت تاریخی برای ایجاد دولت متمرکز مشروعیت یافت، در حالی که عملاً به تعلیق مشروطه انجامید. این رویداد نمونه‌ای از تصمیم حاکم در وضعیت استثنایی بود، جایی که حفظ تمامیت ارضی و امنیت، فراتر از قانون اساسی مشروطه اولویت یافت. تا جایی که دولتمردان با استناد به هرج و مرج داخلی و تجزیه‌طلبی، سرکوب نهادهای مردمی را به نام نجات دولت توجیه می‌کردند. سرکوب سیستماتیک این جنبش‌ها نشان‌دهنده تبدیل "ضرورت" به ابزار دائمی حکمرانی بود. تداوم مصلحت دولت نه تنها در ایران پسامشروطه منسوخ نشد، بلکه در قالب‌های جدیدی تداوم یافت. تجربه ایران نشان می‌دهد مصلحت دولت به مثابه ضرورت حفظ حکومت، همواره بر حقوق و آزادی‌ها اولویت می‌یابد. این تحلیل نشان می‌دهد که وضعیت استثنایی به روایت آگامبن، نه استثنا که قاعده حکمرانی در دولت‌های مدرن شده است، بلکه ایران پسامشروطه نمونه‌ای بارز از این پارادوکس است: دولتی که محصول انقلابی قانون‌محور بود، خود به ابزاری برای تعلیق قانون تبدیل شد.

۲. تأکید بر دولت امنیت

اگر اهمیت فرایند وضعیت استثنایی در حیات سیاسی غرب را در متن تحول ریشه‌ای الگوی دولت قرار ندهیم نمی‌توانیم مسئله تمام‌عیار آن را درک کنیم. امروزه وضعیت اضطراری یا استثنایی در فرایندی قرار دارد که در کار تبدیل دموکراسی‌های غربی به آن چیزی است که باید از هم اکنون «دولت امنیت» نامید. بنابراین یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های وضعیت استثنایی تأکید بر دولت امنیت است و این دولت نه دولت قانون است و نه آنچه فوکو جوامع انضباطی می‌نامید. این نوع دولت دارای سه ویژگی: ۱. حفظ وضعیت ترس فراگیر؛ ۲. سیاست‌زدایی □ شهروندان؛ و ۳. دست‌شستن از هرگونه قطعیت قانونی می‌باشد.^{۵۹}

در تاریخ پسامشروطه ایران، به‌ویژه در دوره‌های تمرکز قدرت و مواجهه با بحران‌های داخلی و خارجی، شاهد ظهور الگویی مشابه «دولت امنیت» هستیم. نهادهای امنیتی و نظامی (اعم از رسمی یا موازی) نقش محوری یافته، با ایجاد فضای ترس و سرکوب، مشارکت سیاسی مستقل شهروندان را به حداقل رسانده (سیاست‌زدایی)، و قوانین عادی و حتی قانون اساسی در عمل به نفع «امنیت» و حفظ وضع موجود تعلیق یا تفسیرهای خاص شده‌اند. این روندها، که با شدت و ضعف و در بسترهای ایدئولوژیک مختلف (ملی‌گرایی آمرانه، سلطنت مطلقه) ظاهر شده‌اند، نشان‌دهنده کاربرد مداوم «وضعیت استثنایی» به مثابه یک تکنیک حکمرانی برای تثبیت قدرت و مدیریت جامعه در ایران معاصر است. فهم این تحولات بدون توجه به این منطق درونی دولت‌سازی و استفاده از وضعیت استثنایی، ناقص خواهد بود.

۳. قانون فاقد محتوا

در وضعیت استثنای قانون فاقد محتوا می‌باشد: قانون در وضعیت استثنای در حالت مجرب‌بودن بدون محتوا قرار دارد. یعنی «قانون تا آنجا معتبر است که هیچ دستوری نمی‌دهد و تحقق‌ناپذیر یا غیرقابل اجرا شده است».^{۶۰} در این موقعیت قانون، محتوای مشخص و انضمامی ندارد، مبهم و بدون حدود مرز باقی می‌ماند؛ قانون در این صورت، فقط شاکله یا صورت انتزاعی است. در نهایت قانون در چنین حالتی، که نه محتوای مثبت دارد و نه منفی، و در عین حال در همین تهی‌بودنش حیات را ادغام می‌نماید، بیانگر خود زندگی نیز هست. زندگی نیز در وضعیت استثنای هیچ محتوایی ندارد؛ زیرا از هر محتوایی عاری می‌شود، اما در عین حال، زنده است و باقی می‌ماند. فقدان محتوا،

^{۵۹}. آگامبن، وضعیت استثنایی، ۱۴-۱۷.

^{۶۰}. میلز، فلسفه آگامبن، ۹۹.

نقطه‌ای مشترک میان زندگی و قانون در وضعیت استثنا می‌باشد. به همین جهت، آگامبن به تأسی از بنیامین معتقد است در وضعیت استثنا قانون و زندگی یکی است؛ چرا که در این حالت، هر دو هر محتوایی را از دست داده و تاحدودی غیرقابل تشخیص می‌گردند. یعنی قانون و زندگی هم‌سطح می‌گردد، دیگر استعلای قانون از حیات امکان نمی‌یابد.^{۶۱}

از دیدگاه آگامبن با الهام از والتر بنیامین، و تطبیق آن با تاریخ ایران در عصر پسامشروطه، مصادیق متعددی را می‌توان شناسایی کرد که در آنها حاکمیت با تعلیق قانون، خود را به عنوان منبع اصلی قدرت تثبیت کرده و مرز میان قانون و زندگی مبهم می‌شود. در این وضعیت، قانون به شکلی «تهی» یا «فاقد محتوای انضمامی» درمی‌آید، اما همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. مهم‌ترین مصادیق در ایران معاصر عبارتند از:

۱- انحلال مجلس و حکومت نظامی: پس از کودتای ۱۲۹۹، رضاشاه بارها با اعلام حکومت نظامی یا انحلال مجلس (مثلاً در ۱۳۰۴)، قانون اساسی مشروطه را عملاً تعلیق کرد. قوانین در عمل تابع اراده فردی شدند و نهادهای قانونی (مانند مجلس) به ظاهری بی‌محتوا تبدیل شدند.

۲- دادگاه‌های نظامی موازی: ایجاد محاکم نظامی خارج از چارچوب قضایی عادی (مانند محاکمه مخالفان سیاسی) نمونه‌ای از قانون تهی بود که در آن، محتوای قانونی جای خود را به اراده حاکم سپرد.

۳- شعار قانون در فقدان قانونمندی: دولت پهلوی اول با شعارهای نظم و قانون خواهی، اقدامات فراقانونی (مانند سرکوب عشایر، کشف حجاب اجباری) را توجیه می‌کرد. این تناقض، عینیت بخش وضعیت استثنا بود. در ایران پسامشروطه، وضعیت استثنا به شکلی ساختاری و مکرر بازتولید شده است. حاکمیت با تعلیق موقت قانون (به بهانه‌هایی مانند «امنیت ملی»، «پیشرفت» یا «نوسازی»)، عملاً مرز میان قانون و زندگی را محو کرده و به گفته آگامبن، زندگی را به حیات برهنه (زندگی فاقد حمایت‌های قانونی) تبدیل نموده است.

۴. یوستیتیوم (تعلیق)

اصلی‌ترین ابزار در چگونگی ایجاد وضعیت استثنا برای مواجهه با حیات سیاسی، تعلیق قانون می‌باشد. آگامبن نیز برای تأکید بر اهمیت حقوقی-سیاسی وضعیت استثنا با رجوع به تاریخ، نهاد رومی یوستیتیوم در عهد باستان را به مثابه کهن‌الگوی وضعیت استثنا مطرح می‌کند. این واژه به معنای وقفه و یا تعلیق در قانون است و ریشه تاریخی آن به اعلام وضعیت بحرانی از سوی سنا برمی‌گردد. یوستیتیوم در واقع دال بر مواردی است که تحت شرایط استثنایی و فوق‌العاده، قید و بندهایی که قانون بر عمل صاحب‌منصبان اجرایی تحمیل می‌کند، موقتاً برچیده می‌شود.^{۶۲} بر همین اساس آگامبن مدعی می‌شود برخلاف دوران حکومت‌های مطلقه که پادشاه قانون را نسخ و دستگاه قانونگذار را منحل می‌ساخت، در دوران مدرن، وضعیت استثنا چنین کارویژه‌ای را با تعلیق قانون ایجاد می‌کند. بحران را، چه که از طریق مخالفت، خشونت و یا حتی کسانی که دارای نفوذ بیش‌ازحد هستند به وجود آمده باشد، قدرت حاکم با تعلیق قانون پاسخ می‌دهد. زیرا آن‌چه که در خطر است؛ آن‌چه که همیشه در خطر است و تازمان بحران پنهان می‌ماند، ارتباط مشروطی است که حق حاکمیت و حکومت را به هم متصل می‌سازد و قوانین را به وسیله قلمرویی که در آن اعمال قدرت می‌کند و حکومت به اطاعت از آن قوانین بستگی دارد، ایجاد می‌نماید. هنگامی که این «چارچوب زندگی» چه به وسیله قتل حاکم، نارضایتی عمومی، بی‌ثباتی اقتصادی و یا نفوذ اجتماعی قوی مختل می‌شود، حاکمیت در خطر از دست دادن قدرت خود قرار می‌گیرد. زیرا که پیوند میان قدرت و قلمرو

۶۱. میلز، فلسفه آگامبن، ۱۰۰.

۶۲. آگامبن، وضعیت استثنایی، ۹۴.

در خطر نابودی است. هر زمان که این پیوند در معرض شک و تردید قرار گیرد، بخشی از قانون و یا تمام آن به حالت تعلیق در خواهد آمد.^{۶۳} ایران پسامشروطه، صحنه تثبیت وضعیت استثنا به مثابه قاعده حکمرانی است: حکومت از طریق اضطراب (بحران‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی) به ابزاری برای تعلیق دائم قانون تبدیل شده است. قانون اساسی که در آن متن قانونی با مفاهیمی مانند "سلطنت مطلقه" و "شرایط حساس"، پارادوکس حاکمیت آگامبن را نهادینه می‌کند: حاکم هم درون و هم بیرون قانون است. از سوی دیگر زیست‌سیاست به مثابه سلطه و تعلیق قانون، بدن شهروندان (به‌ویژه گروه‌های حاشیه‌ای) را به عرصه اعمال خشونت مستقیم تبدیل می‌کند. این مصادیق نشان می‌دهد که یوستیتیوم در ایران نه یک استثنا، بلکه الگوی پایدار حکمرانی است؛ همان‌گونه که آگامبن هشدار می‌دهد: «وضعیت استثنا امروز به پارادایم مسلط حکومت در سیاست جهانی بدل شده است».

۵. اقتدار نامحدود

مشخصه‌ی ویژه‌ی وضعیت استثنا، اقتدار نامحدود است که به معنای تعلیق کامل نظم موجود می‌باشد. در چنین شرایطی است که دولت می‌ماند و قانون کاملاً تعلیق می‌گردد و به محاق می‌رود. در آثار اشمیت حالت استثنا شامل همه‌گونه اغتشاش و ناآرامی سیاسی و اقتصادی جدی است که مهار آن مستلزم دست‌زدن به اقدامات فوق‌العاده است. اشمیت متأثر از تجارب رخ داده در دوران پس از جنگ جهانی اول و براساس نوعی ادراک واقع‌گرا، اقتدار را بنیان و موجد قانون می‌داند نه حقیقت. بنابراین سیاست چیزی نیست مگر تصمیم مقتدرانه‌ی فرد حاکم در وضعیت استثنا و کنش ترسیم یک مرز در فضای استثنایی برخاسته از تعلیق هرگونه قانون به قصد مشخص کردن قلمرو حاکمیت و ایجاد تمایز بین دوست و دشمن. وضعیت استثنا شامل همه‌گونه اغتشاش و ناآرامی سیاسی و اقتصادی جدی است که مهار آن مستلزم دست‌زدن به اقدامات فوق‌العاده است. از این منظر، با توجه به ذاتی بودن منازعه و بروز وضعیت اضطراب ناپایداری در سیاست، ضرورت تشخیص وضعیت استثنا برای جلوگیری از به هم ریختگی قواعد حقوقی و هنگامی که نظام قانونی پاسخی برای حل این وضعیت ندارد، حیاتی است. زیرا «تصمیم در باب استثنا تصمیم به معنای درست کلمه است؛ به این دلیل که یک قاعده کلی، که قاعده معمولی قانونی ارائه می‌دهد، هرگز نمی‌تواند دربرگیرنده‌ی کل یک استثنا باشد. بنابراین نمی‌توان این تصمیم را که استثنای واقعی وجود دارد کاملاً از این هنجار و قاعده استخراج کرد».^{۶۴} وضعیت استثنا رابطه‌ای بنیادی اما پنهان را بین قانون و غیاب آن بنا می‌نهد. این وضعیت، یک خلاء است و این فضای تهی به نظام حقوقی شکل می‌دهد. وضعیت استثنا چیزی همچون یک مثال است، امری نمونه و از نظر تاریخ پدیده‌ای یگانه، همان‌طور که «زندان سراسرین» برای فوکو یک استثنا بود.^{۶۵}

ایران دوره پسامشروطه مصداق بارز این نظریه است. رضا شاه با بهره‌گیری از آشفتگی‌های ناشی از ناکامی‌های مشروطه، وضعیت استثنایی را ایجاد کرد و با تعلیق قانون اساسی مشروطه، پایه‌های حکومت مطلقه خود را بنا نهاد. پس از انقلاب مشروطه، ایران با بحران‌های متعدد مواجه شد: ناتوانی مجلس در مهار آشوب‌های محلی، شورش‌های عشایری، مداخله خارجی (روس و انگلیس)، و اختلافات داخلی میان مشروطه‌خواهان و مشروطه‌طلبان. این شرایط به تعلیق عملی قانون اساسی منجر شد و فضای خلاء قدرت ایجاد کرد. از سوی دیگر اختلافات میان نخبگان سیاسی و روحانیون درباره تفسیر قانون مشروطه، مشروعیت نظام را تضعیف کرد. این وضعیت، زمینه را برای ظهور یک تصمیم‌گیر مقتدر فراهم نمود که اشمیت آن را شرط خروج از بحران می‌داند. فوکو زندان سراسرین بنتم را نمادی از جامعه‌ای می‌داند که در آن نظارت دائمی جایگزین قوانین شفاف می‌شود. رضا شاه با ایجاد نهادهایی مانند پلیس سیاسی و سازمان پرورش افکار، شهروندان را تحت مراقبت دائم قرار داد. این نهادها با القای ترس از نظارت، اطاعت خودکار را

^{۶۳}. Calarco, & Decaroli, Giorgio Agamben, Sovereignty and life, 41

^{۶۴}. اشمیت، مفهوم امر سیاسی، ۴۹.

^{۶۵}. نظری، «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت»، ۱۰۰۵.

جایگزین حقوق مدنی کردند. تجربه ایران در عصر رضاشاه نشان می‌دهد که وضعیت استثنا نه یک انحراف موقت، بلکه پارادایم بنیادین حکومت‌های مطلقه است. رضاشاه با استفاده از بحران‌های پسامشروطه، خود را به عنوان تصمیم‌گیر نهایی تثبیت کرد و با تعلیق قانون اساسی، فضایی ایجاد نمود که در آن: اولاً اقتدار فردی جایگزین حاکمیت قانون شد. ثانیاً نهادهای مدرن (ارتش، دادگستری، آموزش) به ابزارهای انقیاد شهروندان تبدیل گردیدند. ثالثاً خشونت سیاسی در پوشش امنیت ملی و پیشرفت توجیه می‌شد. این تحلیل، هشدار آگامبن را تأیید می‌کند که «حاکم کسی است که درباره وضعیت استثنا تصمیم می‌گیرد»؛ تصمیمی که می‌تواند دموکراسی را به استبداد تبدیل کند.

۶. وجود نظم غیرحقوقی در جامعه

وضعیت استثناء هنگامی مطرح می‌گردد که در یک کشور، اداره امور براساس قانون اساسی و شناسایی حداقل حقوق و آزادی‌های فردی صورت می‌گیرد، ولی به جهات مختلف امنیتی، نظامی، سیاسی، یا حوادث طبیعی، اداره امور براساس قانون اساسی و یا با رعایت تمام یا قسمتی از آزادی‌های شناخته شده ممکن نیست (یا حداقل ادعا می‌گردد ممکن نیست). در این صورت برای بقای کشور و نظام سیاسی و همچنین امکان حفظ پایدار حقوق و آزادی‌های شناخته شده، دولت خود را مجبور به تعطیل موقتی آزادی‌ها می‌بیند. در اینجا ست که فرد یا نهادی در خارج از حوزه قانون بلکه فراتر از قانون قرار گرفته، خود قانون و فرمانروا می‌گردد. اصول و نهادهای مربوط به تفکیک و توزیع قوا به کناری نهاد می‌شوند و قوا به‌ویژه قوه مقننه و مجریه و حتی قوه قضاییه در اوتجمیع می‌شوند تا او بتواند معضلی را که از طریق عادی و حقوقی و در چارچوب نهادهای تعریف شده قابل حل نیست، حل کند و نظام حقوقی برپا نماید. همان‌طور که در نظام حقوقی داخلی خلاء قانونی داریم ولی خلاء حقوقی نداریم، حالت ضرورت و اضطرار نیز یک خلاء در حقوق عمومی است که قدرت اصلی حکومت آن را جاری می‌کند. اما وضعیت استثنا با آنارشیسم و هرج و مرج متفاوت است؛ زیرا در وضعیت استثناء نظم وجود دارد ولی این نظم حقوقی نیست بلکه دستوری و انتظامی است. فرمان و دستورالعمل اجرایی جانشین قانون و به عبارت فنی در «حکم قانون» و استنباط عمل و تقنین عمل می‌گردد تا نقش اجرایی محقق شود.^{۶۶}

تحلیل وضعیت استثناء در ایران پسامشروطه و دوره رضاشاه نشان می‌دهد که نظریه وضعیت استثناء، ابزاری قدرتمند برای تحلیل دوران گذار از مشروطه به سلطنت پهلوی و حکومت رضاشاه است. این دوره دقیقاً مصداقی است از شرایطی که در آن:

۱. چارچوب قانونی موجود (مشروطه) ناکارآمد یا معطل شده: ساختارهای مشروطه پس از فترت طولانی مجلس و بی‌ثباتی‌های پس از جنگ جهانی اول، عملاً قادر به اداره کشور نبودند.

۲. تهدیدات متعدد وجود داشت: فروپاشی دولت مرکزی، هرج و مرج قبیله‌ای و منطقه‌ای، شورشها (مثل جنبش جنگل، خیابانی، کلنل پسیان)، مداخلات خارجی (روس و انگلیس)، ورشکستگی مالی و ناامنی گسترده.

۳. نیاز به نجات کشور توجیه‌کننده اقدامات فوق‌العاده بود: شعار اصلی کودتای ۱۲۹۹ و حامیان رضاخان، برقراری نظم و امنیت، احیای تمامیت ارضی و خلاصی از آشفتگی بود که با گفتمان وضعیت استثناء همخوانی کامل داشت. بنابراین دوره رضاشاه آنارشی نبود؛ بلکه یک "نظم دستوری و انتظامی" بسیار قوی (و غالباً خشن) جایگزین نظم حقوقی ضعیف و ناکارآمد مشروطه شد. رضاشاه خود را به عنوان نیروی "فراقانونی" که برای نجات قانون و کشور آمده بود، معرفی می‌کرد. اصلاحات او هرچند در برخی زمینه‌ها پیشرفت ایجاد کرد، اما به بهای تعلیق قانون اساسی مشروطه، سرکوب آزادیها، حذف مخالفان و استقرار یک دیکتاتوری فردی تمام‌عیار انجام شد. در نتیجه، دوران پسامشروطه و به‌ویژه صعود رضاشاه به قدرت و سالهای اولیه حکومتش، مصداق بارز وضعیت استثناء می‌باشد.

^{۶۶} امیرارجمند، «ایده وضعیت اضطراری»، ۱۸۰.

۷. حیات برهنه و زندگی شادمانه

آگامبن چهار شکل زندگی را از هم متمایز می‌سازد که هر کدام آن‌ها ویژگی ماهوی خود را دارد: «زوه یا حیات بیولوژیک و طبیعی، بیوس یا حیات سیاسی و مدنی، حیات برهنه... و بالاخره "شکل-زندگی" تازه‌ای که بعضاً با عنوان "زندگی شادمانه" یا "سعادتمندانه" از آن یاد می‌شود».^{۶۷} حیات طبیعی، عاری از هر نوع محتوای مدنی و سیاسی است و به همین دلیل بر زندگی حیوانی محض استوار است. بیوس یا حیات سیاسی، برعکس حیات طبیعی، با سیاست و مدنیت معنا پیدا می‌کند. این مسأله که چگونه بیوس □ زوه تحقق می‌یابد و حیات طبیعی با حیات سیاسی یکی می‌شود و هر دو در قلمرو واحد قرار بگیرد، مسأله‌ای است که حیات برهنه را پدید آورده است. پس حیات برهنه از این جهت که عملاً هیچ محتوای سیاسی‌ای ندارد با زوه یکی می‌شود. حیات برهنه نه بانوس است که ضامن برکیفیت زندگی است و نه زوه که زندگی طبیعی است. بلکه حیات برهنه ساخته‌ی قدرت حاکم و برپایه‌ی عدم تشخیص است که در این مفهوم تفسیری میان زوه و بانوس از آن ممکن می‌شود. حیاتی برهنه که جامه‌ی وضعیت سیاسی از آن بدر شده و با این حال هیچ نوعی از زندگی سیاسی‌تر از حیات برهنه نیست؛ زیرا که این زندگی از طریق قرارگرفتن مطلق در معرض مرگ به محاسبات سیاست و قدرت دولت (حاکمیت) وارد می‌شود. حیات برهنه، گونه‌ی سیاسی‌شده‌ی زندگی طبیعی است و وضعیت استثناء مکان و شرایطی است که در آن بیوپولتیک و قدرت حاکم با نتایجی مرگ‌بار همراه می‌شود.^{۶۸}

سازوکار حیات برهنه در عصر رضاشاه که در آن وضعیت استثنایی به مثابه قاعده حکمرانی عمل می‌کند شامل موارد زیر می‌باشد:

- ۱- انحلال مجلس (۱۹۲۵) و تاج‌گذاری بدون پایه‌های قانونی: تعلیق قانون اساسی مشروطه برای ایجاد نظم نوین؛
 - ۲- تشکیل دادگاه‌های نظامی فوق‌العاده: محاکمه مخالفان بدون ضمانت‌های قانونی مشروطه (مثل پرونده شیخ خزعل)؛
 - ۳- منطبق حذف ادغامی: قانون مشروطه صوراً پابرجا بود، اما با اعلام ضرورت ملی تعلیق می‌شد.
- تجربه ایران عصر رضاشاه نشان می‌دهد که دولت مطلقه با شعار نجات ایران حیات برهنه را عمومی سازی کرد و هرچه پروژه نوسازی پیش‌تر رفت، زیست سیاست خشن‌تر شد و زیست سیاست مدرنیزاسیون، حیات برهنه را به قاعده تبدیل کرد. بنابراین دولت مدرن با ادعای حمایت از زندگی، آن را به قلمرو مرگ کشاند. راه‌هایی نه بازگشت به گذشته که ساختن اجتماع آینده است؛ جامعه‌ای مبتنی بر اشتراک تکنیکی‌ها بدون قربانی کردن هیچ هوموساکری در پای بت‌های دولت مدرن. این همان زندگی شادمانه است که از دل ویرانه‌های حیات برهنه سر برمی‌آورد. برنامه‌های نوسازی رضاشاه (مانند بهداشت عمومی و آموزش) ظاهراً برای "حفاظت از زندگی" طراحی شده بودند، اما در عمل ابزاری برای کنترل بدن‌ها و حذف گروه‌های ناخواسته بودند. قوانینی مانند مجازات اخلال‌گران در امنیت کشور، خشونت دولتی را مشروع و نامرئی می‌کرد. این قوانین، شهروندان را به وضعیت هوموساکر فرو می‌کاست. دوره رضاشاه نمونه‌ای بارز از تبدیل وضعیت استثناء به قاعده است. سیاست‌های او نشان می‌دهد چگونه "حیات برهنه" در پروژه‌های مدرنیته (امنیت، توسعه، ملی‌سازی) محو می‌شود. این دوره ثابت می‌کند که هوموساکر محصول اجتناب‌ناپذیر حاکمیت مطلقه مدرن است، حتی در بسترهای غیرغربی مانند ایران. به قول آگامبن «جامعه‌ای که شبیه اردوگاه عمل کند، از انسان‌های خود قربانی می‌سازد». این تحلیل نه تنها برای فهم تاریخ ایران، بلکه برای نقد سیاست‌های معاصر در جهان نیز حیاتی است.

۸. هوموساکر (انسان مقدس)

^{۶۷} میلز، فلسفه آگامبن، ۱۰۹.

^{۶۸} Clemens, & Others, "The work of Giorgio Agamben: law, literature, life", 68-69.

آگامبن انسان وضعیت استثنا را با رجوع به چهره‌ای حقوقی در روم باستان یعنی «هوموساکر» به معنای انسان قدسی، به تصویر می‌کشد. هوموساکر کلمه‌ای است که از یک رساله حقوقی فراموش شده نوشته پومپوس فستوس، لغت‌شناس رومی، گرفته شده است. در آنجا، این واژه برای اشاره به کسانی به کار رفته که در سال‌های اولیه امپراطوری به مرگ محکوم شده بودند، اما کشتن آنها نه انجام قربانی تلقی می‌شد و نه ارتکاب به قتل. کسی که هوموساکر را می‌کشد، گرفتار مجازات حقوقی‌ای نمی‌شود و بدین لحاظ، زندگی هوموساکر به شکلی نامحدود در معرض «قدرت نامشروط مرگ» قرار دارد. بنابر منطق وضعیت استثنا، قلمرو حاکمیت، قلمروی است که در آن، کشتن، نه ارتکاب به قتل در نظر گرفته می‌شود و نه تجلیل قربانی در آن مجاز است.^{۶۹} بدین ترتیب، بنابر منطق وضعیت استثنا، زندگی به میدان تصمیم حاکمیت تبدیل می‌شود و نه تنها حاکم و جرم، ماهیتی استثنائی پیدا می‌کنند، بلکه خود شهروندان نیز در موقعیتی استثنائی گرفتار می‌آیند. در این موقعیت استثنائی، «حاکم کسی است که در نسبت با او، تمام انسان‌ها به صورت بالقوه هوموساکر هستند و هوموساکر کسی است که در نسبت با او، همه افراد همچون حاکم عمل می‌کنند».^{۷۰} در اینجا قدرت بدون هیچ واسطه‌ای در برابر حیات محض قرار می‌گیرد و آن هنگام گشوده می‌شود که وضعیت استثنا به قاعده تبدیل می‌شود.^{۷۱}

سازوکارهای حاکمیت استثنائی دوران رضاشاه عبارتند از: (الف) سرکوب عشایر و ایلات: عملیات نظامی علیه عشایر (مانند لرها و بختیاری‌ها) تحت عنوان «ایجاد امنیت»، مصداق بارز تبدیل انسان‌ها به هوموساکر بود. کشته شدگان این درگیری‌ها نه «شهید» محسوب می‌شدند و نه قاتلان مجازات می‌شدند. (ب) سیاست کشف حجاب: زنان مقاومت‌کننده در برابر اجباری‌سازی بی‌حجابی، به دشمنان تجدد تبدیل شدند. بازداشت، شکنجه و حذف فیزیکی آنان خارج از چارچوب حقوقی صورت گرفت و مشروعیت «امنیت ملی» یافت. (ج) حذف روشنفکران و روحانیون: اعدام یا تبعید چهره‌هایی مانند میرزاده عشقی و سیدحسن مدرس، بدون محاکمه‌ای عادلانه، نشان‌دهنده قدرت حاکمیت بر تعریف «مرزهای حیات» بود. مصداق هوموساکر در ایران عصر رضاشاه نیز عبارتند از: (الف) زندانیان سیاسی: زندان‌های مخوفی مانند قزل‌قلعه و کهریزک، محل نگهداری مخالفان بدون محاکمه بودند. مرگ زندانیان در این مکان‌ها نه «قتل» محسوب می‌شد و نه مسئولان پاسخگو بودند. این فضاها دقیقاً اردوگاه‌های آگامبنی بودند. (ب) عشایر کوچ‌رو: سیاست تخته‌قاچاق منجر به قحطی و مرگ هزاران نفر شد. دولت این مرگ‌ها را پیامد طبیعی مدرنیزه‌سازی می‌خواند و مسئولیتی نمی‌پذیرفت. عشایر به موجوداتی تبدیل شدند که می‌شد کشت، اما قربانی نشدند. (ج) کارگران پروژه‌های زیربنایی: در پروژه‌هایی مانند راه‌آهن سراسری، مرگ کارگران بر اثر شرایط غیرانسانی امری عادی تلقی می‌شد. دولت با توجیه خدمت به پیشرفت کشور، این قربانیان را خارج از حوزه حقوق کار قرار می‌داد.

۹. خشونت عریان

وضعیت استثنا، فضایی است که او می‌کوشد ایده‌ی بنیامینی خشونت ناب را به انقیاد آن درآورد و این گونه آنومی را در پیکر نوموس بگنجانند. به باور اشمیت خشونت ناب - یعنی خشونت مطلقاً بیرون از قانون - نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون در وضعیت استثنا، خشونت دقیقاً در نتیجه‌ی حذف و بیرون گذاشته شدن اش از قانون، در قانون گنجانده می‌شود. به عبارت دیگر وضعیت استثنا، ترفندی است که اشمیت به کمک آن به بحث بنیامینی بر وجود نوعی کنش انسانی مطلقاً آنومیک پاسخ می‌دهد.^{۷۲} در گفتمان الهیات سیاسی

^{۶۹}. کیان‌پور، «وقتی قاعده وضعیت استثنائی است»، ۵۴.

^{۷۰}. Agamben, Homo Sacer: Sovereign power and bare life, 84.

^{۷۱}. Agamben, Homo Sacer: Sovereign power and bare life, 168-169.

^{۷۲}. آگامبن، وضعیت استثنائی، ۱۰۸.

اشمیتی «حاکم با خداوند یکی است و دقیقاً همان جایگاهی را در دولت اشغال می‌کند که در کائنات به خدای نظام دکارتی اختصاص دارد».^{۷۳} از دیگر سو اشمیت تأکید می‌کند که حاکم به قلمروی هنجاری نظام حقوقی تعلق دارد و مصرّ است که در هر صورت، پیوند میان وضعیت استثنا و نظام قانونی را حفظ کرده و با تفکیک وضعیت استثنا از آنارشی و آشوب، آن را در بافت و زمینه‌ای حقوقی مطرح نماید.^{۷۴} به تعبیر دیگر این بازتعریف اساسی کارکرد حاکم مستلزم موقعیت متفاوت وضعیت استثناست. در این تعریف جدید، وضعیت استثنا دیگر آستانه‌ای نیست که مفصل‌بندی درون و بیرون یا آنومی و بافت حقوقی را به موجب قانونی تضمین کند که در تعلیق‌اش به قوت خود باقی است، بلکه عبارت است از یک منطقه‌ای مطلقاً تعیین‌ناپذیر مابین آنومی و قانونی که در آن قلمرو مخلوقات و نظام حقوقی در فاجعه‌ای یکه گرفتارند.^{۷۵} خشونت که و سیله‌ی و وضع قانون با شد، هرگز رابطه‌ی خود را با قانون نمی‌گسلد و نتیجتاً قانون را مثابه قدرت استمرار می‌بخشد که از همین رو ضرورتاً در پیوند و بستگی نزدیک با آن می‌ماند؛ حال آن‌که خشونت ناب رشته پیوند بین قانون و خشونت را افشا می‌کند و از هم می‌گسلد و در نتیجه دست‌آخر می‌تواند نه در مقام خشونت که اداره یا اجرا می‌کند بل به منزله‌ی خشونت ظاهر شود که صرفاً عمل می‌کند یا آشکار می‌سازد.

پس از انقلاب مشروطه، ایران به نمونه‌ی بارزی از دولت شکست‌خورده تبدیل شد. ناتوانی مجلس در کنترل اوضاع، هرج و مرج منطقه‌ای، و اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس طی جنگ جهانی اول، قحطی بزرگ ۱۲۹۶-۱۲۹۸ با ۲۵-۴۰٪ تلفات جمعیت، شیوع بیماری‌های واگیر، و فروپاشی اقتصاد، ناتوانی ساختاری قانون اساسی مشروطه که مطابق اصل ۲۸ قانون اساسی، وزیران را تنها در برابر شاه مسئول می‌دانست، نه مجلس. این خلا، مشروعیت شاه (احمد شاه قاجار) را بی‌اعتبار کرد و راه را برای وضعیت استثنا هموار نمود. کاربست نظریه آگامبن در تحلیل عصر رضا شاه نشان می‌دهد که «وضعیت استثنا» در ایران پسامشروطه، پارادوکسی بنیادین بود: چرا که از یکسو، رضا شاه با تعلیق مشروطیت و استفاده از خشونت ناب، دولت متمرکز و نهادهای مدرن (ارتش، دانشگاه، راه‌آهن) را ساخت که ایران را از فروپاشی نجات داد. از سوی دیگر، این فرایند، جامعه را به «جسم بیجان» تبدیل کرد که با سقوط حاکم (۱۳۲۰)، ساختار سیاسی‌اش فروپاشید. این دوگانگی، تصدیق نظریه آگامبن است؛ وضعیت استثنا، خشونت را در قانون می‌گنجانند تا نظم ایجاد کند، اما این نظم، موجودیتی شکننده و وابسته به شخص حاکم باقی می‌ماند.

۱۰. بر ساختن دگری سیاسی

اهمیت دگر سازی به حدی است که صاحب‌نظران این عرصه می‌گویند در شرایط فقدان رابطه غیریت با سایر گفتمان‌ها به‌طور واقعی، باید آن را به صورت جعلی ساخت؛ زیرا وجود چنین رابطه‌ای موجب انسجام هویتی درون گفتمان می‌شود. یعنی به‌یمن وجود یک دشمن و غیر، عناصر متفرق گفتمان حول محور واحدی گرد هم می‌آیند. در نتیجه هر گفتمان لاجرم باید دشمن بسازد یا آن را بزرگ و برجسته نماید تا به‌عنوان دگری سیاسی قابل طرح باشد. جوهر امر سیاسی در بستر یک ستیزه‌گری (دشمن) عینی نهفته است و حتی اگر درجایی که آگاهی از وضع اضطراری به‌کل ازدست‌رفته است، هنوز در زبان عمومی - از طریق مفاهیم، تصاویر و واژگان مجادله‌انگیز سیاسی - متجلی است. دشمن در این تعبیر، یک دیگری یا یک غریبه و به‌لحاظ وجودی چیزی متفاوت و بیگانه و بیانگر تمایز آنتاگونیستی است که به‌رغم امکان مبادله با آن، در موارد اضطراری منازعه با آن ممکن است. البته هنگامی که جنگ آغاز می‌شود، امر سیاسی نه در خود

^{۷۳}. Schmitt, The concept of The political, 43.

^{۷۴}. کیان‌پور، «وقتی قاعده وضعیت استثنایی است»، ۵۰.

^{۷۵}. آگامبن، وضعیت استثنایی، ۱۱۳.

جنگ، بلکه در مرجعیت تصمیم‌گیری و ارزیابی دقیق شیوه رفتار ممکن، اعلام جنگ و توانایی تفکیک دشمن و دوست و آمادگی برای مردن و کشتن بی‌درنگ دشمنان و در شکل حکم مرگ و زندگی محوریّت دارد.^{۷۶}

تحلیل کارکرد دگرسازی و ساختن دشمن در ایران عصر رضا شاه بر اساس مفاهیم مطرح شده، با مصادیق تاریخی روشن همراه است. رضا شاه در مسیر ایجاد دولت-ملت متمرکز و مدرن، به شدت از این مکانیسم برای انسجام‌بخشی به گفتمان حاکم و توجیه سیاست‌های خود استفاده کرد:

۱. غیریت‌سازی درونی: سرکوب مخالفان (اقوام و عشایر، نهادهای مذهبی، سیاستمداران قدیم قجری به‌عنوان دشمنان پیشرفت).
 ۲. غیریت‌سازی بیرونی: استعمار (بریتانیا و روسیه) به‌عنوان «تهدید وجودی» و رقابت منطقه‌ای با ترکیه و افغانستان.
 ۳. غیریت‌سازی ایدئولوژیک: گذشته تاریخی (دوره قاجار) به‌مثابه «دیگری منفی» و اسلام شیعی به‌عنوان عاملی بیگانه.
 ۴. ساخت دشمن برای توجیه اقتدارگرایی مثل سرکوب مطبوعات و احزاب و شایعه‌پردازی با انتشار اخبار ساختگی درباره «توطئه‌های خارجی» یا «شورش داخلی»، فضای اضطراری دائمی ایجاد می‌کرد تا اقدامات سرکوبگرانه را توجیه کند.
 ۵. تجلّی گفتمان دشمن‌ساز در زبان (واژگانی مانند «وطن‌فروش»، «مرتجع»، «عامل بیگانه»، «اشرار» و «اوباش» در گفتمان دولتی) و نمادها مانند معماری (مقایسه کاخ‌های قاجار با بناهای عظیم پهلوی)، تغییر لباس (کلاه پهلوی به جای عمامه و کلاه‌فرهنگی)، و تاریخ‌نگاری رسمی (تأکید بر شکست‌های قاجار).
- بنابراین رضا شاه با مصنوعی‌سازی رابطه غیریت، یک گفتمان سیاسی متمرکز ساخت که در آن «دشمن» (اعم از داخلی: عشایر، روحانیون، قاجاریان/خارجی: استعمار/مفهومی: گذشته اسلامی و قجری) کارکرد هویت‌ساز داشت. این دشمن‌تراشی اولاً وحدت ملی مبتنی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا را جایگزین وفاداری‌های محلی و مذهبی کرد. ثانیاً هر اقدام سرکوبگرانه را با ارجاع به وضعیت اضطراری (تهدید دشمن) توجیه نمود. ثالثاً امر سیاسی را حول محور قدرت متمرکز تصمیم‌گیرنده تعریف کرد که صلاحیت تشخیص «دوست/دشمن» را منحصراً در اختیار داشت.

جدول شماره ۱: شاخص‌های مفهومی وضعیت استثنا و مصادیق آن در عصر پسامشروطه و روی کار آمدن رضا شاه		
نظم غیر حقوقی قی	وجود نظم در وضعیت استثناء، عدم حقوقی بودن نظم، متمایز از هرج و مرج	- مشروطه ناکارآمد یا معطل شده و وجود تهدیدات متعدد مثل فروپاشی دولت مرکزی، هرج و مرج قبیله‌ای و منطقه‌ای، شورشها، مداخلات خارجی، ورشکستگی مالی و ناامنی گسترده. - تعلیق مکرر مجلس شورای ملی (مانند انحلال مجلس پنجم در ۱۳۰۴ توسط رضاخان) - حکومت نظامی در شهرها برای سرکوب اعتراضات (مانند وقایع مسجد گوهرشاد)
قانون فاقد مدح توا	نداشتن محتوای مشخص و انضمامی قانون، تحقق ناپذیر یا غیر قابل اجرا شدن قانون	- انحلال مجلس و حکومت نظامی - دادگاه‌های نظامی موازی - شعار قانون در فقدان قانونمندی

		- قانون خلع سلاح عمومی عشایر (۱۳۰۷) بدون تامین امکانات جایگزین معیشتی، که منجر به شورش های گسترده شد. - قانون انحصار تجارت خارجی (۱۳۰۹) که بدلیل فساد و ناکارآمدی، عملاً شکست خورد.
هوموس اکر	انسان مقدس مرتکب جرم گناهکار، بدون قربانی شدن در مناسک خاص با قابلیت کشتن بدون محکوم شدن به قتل نفس	- اعدام سران عشایر شورشی (مانند صولت الدوله قشقایی، ۱۳۰۹) به عنوان خیانت کاران به وطن - سرکوب روشنفکران منتقد (مانند فرخی یزدی یا تقی ارانی) تحت عنوان اخلا لگران امنیت. - سیاست کشف حجاب
حیات برهنه	قرارداشتن در مرز بین حیات سیاسی و طبیعی، تهی شدن از محتوای سیاسی، تنزل یافتن در حد حیات طبیعی	- انحلال مجلس (۱۹۲۵) و تاج گذاری بدون پایه های قانونی - زندانیان سیاسی در سیاه چاله های نظیر قصر: محروم از حقوق شهروندی. - عشایر کوچ نشین پس از تخته قاپو از هویت سیاسی تهی و به "مشکل امنیتی" تقلیل یافتند. - منطق حذف ادغامی: قانون مشروطه صوراً پابرجا بود، اما با اعلام ضرورت ملی تعلیق می شد
مصلح ت دولت	عدم نیاز به تبعیت از قانون، نبودن قانون در شرایط اضطرار، اجرای قدرت به صورت فراقانونی و فراعرفی	- تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی (۱۳۰۴) با استناد به نجات ایران از هرج و مرج - قانون مطبوعات سانسور محور (۱۳۱۱) محدودیت آزادی بیان به نام وحدت ملی
دولت امنیت	حفظ وضعیت ترس فراگیر، سیاست زدایی شهروندان، دست شستن از هرگونه قطعیت قانونی	- نهادهای امنیتی و نظامی (اعم از رسمی یا موازی) نقش محوری یافته - ایجاد فضای ترس و سرکوب، مشارکت سیاسی مستقل شهروندان را به حداقل رسانده (سیاست زدایی)، - تاسیس پلیس سیاسی (رکن ۲) برای نظارت گسترده بر جامعه. - اخبار اعدام ها و شکنجه ها برای ایجاد رعب و بازداشتن مردم از فعالیت سیاسی.
اقتدار نامحدود	به محاق رفتن قانون، تعلیق کامل نظم موجود	- وجود بحران های متعدد مانند: ناتوانی مجلس در مهار آشوب های محلی، شورش های عشایری، مداخله خارجی (روس و انگلیس)، و اختلافات داخلی میان مشروطه خواهان و مشروطه طلبان - اصلاح قانون اساسی (۱۳۰۴ و ۱۳۱۶) برای تمرکز قدرت در شخص شاه. - انحلال احزاب و انجمن ها (پس از ۱۳۰۷): حذف نهادهای مدنی رقیب.
خشونت ناب	حاکم شدن خشونت در بستر قانون، گنجاندن آنومی در پیکره ی نوموس	- قانون نظام اجباری (۱۳۰۴): (سربازگیری اجباری عشایر با خشونت نظامی. - کشف حجاب اجباری (۱۳۱۴): (استفاده از قوای قهریه برای اجرای قانون.

یوستیتو م	وقفه یا تعلیق در قانون، اعلام وضعیت فوق العاده و اضطراری	-اعلام حکومت نظامی در شورش های محلی (مانند شورش گوهرشاد). -صدور احکام فراقانونی توسط دادگاه های نظامی.
تمایز زندگی و قانون	قانون تعلیق یافته/ قانون معلق، چیرگی حرف حکومت بر حرف قانون	-نقض مکرر اصول مشروطه (مانند آزادی انتخابات) توسط رضاشاه. -تصمیمات شخص شاه به عنوان مبنای عمل (مثل عزل و نصب وزیران بدون رعایت تشریفات).
برساختن دگری سیاسی	ساختن یک دشمن فرضی و انتزاعی، تمایز دوست و دشمن به مثابه ذات محوری امر سیاسی، امکان منازعه بادشمن در مواقع اضطراری	-عشایر بعنوان دشمنان توسعه و تبلیغات رسمی علیه کوچ نشینان بعنوان مروجان وحشیگری -روحانیت سنتی بعنوان مرتجعین بویژه پس از قیام گوهرشاد، برای توجیه سرکوب مذهبیون -غیریت سازی درونی، بیرونی و ایدئولوژیکی

نتیجه گیری

انقلاب مشروطه در ایران با هدف محدود کردن قدرت مطلقه پادشاه از طریق قانون اساسی، مجلس و نهادهای مدنی شکل گرفت. با وجود تدوین قانون اساسی و تشکیل مجلس، «دشواری بنیادین مشروطه سازی قدرت» هرگز به طور کامل محقق نشد. این امر ناشی از تعارض ذاتی بین سنت های استبدادی و مدرنیته سیاسی بود. علیرغم تأسیس نهادهای مشروطه خواهی، درونی سازی فرهنگ قانون مداری و تحدید قدرت با مقاومت نخبگان حاکم و ساختارهای پیشامدرن مواجه شد. مشروطه خواهان به جای ایجاد توازن پایدار قدرت، شاهد «تعلیق مشروطیت» بودند.

دستگاه مفهومی «استثناء و تعلیق» یک چارچوب تئوریک مناسبی برای تحلیل تاریخ سیاسی ایران معاصر می باشد. این چارچوب نه تنها تحلیلی از گذشته ارائه می دهد، بلکه هشدار می دهد که هرگونه تلاش برای مشروطه سازی در آینده، باید با آگاهی از ریسک بازتولید استثناء طراحی شود. بر اساس نظریه «جورجو آگامبن»، وضعیت استثناء زمانی رخ می دهد که قواعد عادی قانونی به دلایل بحرانی (سیاسی، امنیتی یا اقتصادی) تعلیق می شوند. در ایران معاصر، این وضعیت به طور مداوم برای توجیه بازگشت به استبداد استفاده شد. کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضا شاه، پایان جمهوری خواهی و تأسیس سلطنت پهلوی تحت عنوان «استبداد منور» نمونه کلاسیک تعلیق مشروطیت بود. این روند با توجیه «نظم بخشی و مدرنیزاسیون» مشروطه سازی را به حاشیه راند. مشروطه سازی نه یک فرایند پیوسته، بلکه همواره در معرض تعلیق توسط نیروهای ضددمکراتیک بود. این تعلیق در دوره پهلوی اول با شعار «مشت آهنین» و در دوره های بعد با بهانه های امنیتی تداوم یافت. بنابراین امکان و امتناع مشروطه سازی در ایران معاصر را نمی توان ذاتی یا جبری دانست. شکست های تاریخی بیشتر ناشی از تقابل نیروهای خواهان تعلیق (نخبگان حاکم، قدرت های خارجی، گفتمان های امنیتی) با ظرفیت های ناکام مانده (مجلس مشروطه، قانون اساسی، جنبش های مدنی) بوده است. دستگاه مفهومی «استثناء و تعلیق» با نشان دادن الگوهای تکرار شونده تعلیق مشروطیت، نه تنها تحلیلی از گذشته ارائه می دهد، بلکه چراغی برای آینده است: مشروطه سازی ممکن است، اما مستلزم خلق توازن قوایی است که «وضعیت استثناء» را به حاشیه براند.

منابع

- اسکینر، کوینتن. بینش‌های علم سیاست. ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۳.
- افشار، ایرج. نامه‌های تهران. تهران: فرزاد، ۱۳۸۵.
- اشمیت، کارل. مفهوم امر سیاسی. ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۲.
- امیرارجمند، اردشیر. «ایده وضعیت اضطراری». مجله حقوق عمومی، شماره ۱، (مردادماه ۱۳۸۵): ۱۶-۱۸.
- آبادیان، حسین. مفاهیم قدیم و اندیشه جدید. تهران: کویر، ۱۳۸۸.
- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمدگل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی، ۱۳۷۷.
- بیکر، ترز. ال. تحقیقات در علوم اجتماعی. ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نی، ۱۳۸۶.
- پارکینسون، جی. اچ. آر. «انواع مختلف علیت». در مسعود صادقی. نامه حکمت. شماره ۵. (۱۳۸۴): ۲۰۷-۲۳۲.
- پورآرین، فؤاد. انقلاب فراموش شده؛ دولت‌های عصر مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹، تهران: چاپار، ۱۳۸۵.
- رحمانیان، داریوش. ایران بین دو کودتا. تهران: سمت، ۱۳۹۱.
- سیف، احمد. بحران در استبداد سالاری ایران. تهران: کتاب آمه، ۱۳۹۰.
- صالحی، نصرالله. اندیشه تجدد و ترقی در عصر بحران ۱۲۸۸-۱۲۹۹. تهران: طهوری، ۱۳۸۷.
- ضیاء ابراهیمی، رضا. پیدایش ناسیونالیسم ایرانی (نژاد و سیاست بی‌جاسازی). ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز، ۱۳۹۶.
- عامری، هوشنگ. از رضاشاه تا محمدرضاشاه: مشاهدات و خاطرات میرزا جواد خان عامری (معین الملک)، تهران: کتاب پارسه، ۱۳۸۸.
- فرخ، کاوه. ایران در جنگ. ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
- کاتوزیان، محمدعلی. دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
- کتاب آبی. گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. به کوشش احمد بشیری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶.
- کدی، نیکی. ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ اول، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- کیان‌پور، امیر. «وقتی قاعده وضعیت استثنایی است»، مجله گفتگو، شماره ۵۴، (آذرماه ۱۳۸۸): ۴۱-۶۰.
- کاتوزیان، همایون. ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر. ترجمه حسین شهیدی، چاپ نهم، تهران: مرکز، ۱۳۹۵.
- گل محمدی، احمد. چپستی، تحول و چشم‌انداز دولت. تهران: نی، ۱۳۹۲.
- گودرزی، غلامرضا. تجدد ناتمام روشنفکران ایرانی. تهران: اختران، ۱۳۸۶.
- لاگلین، مارتین. مبانی حقوق عمومی. ترجمه محمد راسخ، تهران: نی، ۱۳۸۸.
- لاگلین، مارتین. «نظریه مشروطه». در راسخ، محمد، حق و مصلحت، تهران: نی، ۱۳۹۲.
- لمکه، توماس. زیست سیاست. ترجمه مستانه فرنام، تهران: روزنه، ۱۳۹۶.
- لیتل، دانیل. تبیین در علوم اجتماعی. ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط، ۱۳۷۳.
- مجد، محمدقلی. قحطی بزرگ. ترجمه محمد کریمی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷.
- مذاکرات مجلس شورای ملی اول. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: مازیار، ۱۳۸۴.
- مرادخانی، فردین. خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه ایران. تهران: میزان، ۱۳۹۶.

- میلانی، محسن. شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی. ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو، ۱۳۸۱.
- میلز، کاترین. فلسفه آگامبن. ترجمه پویا ایمانی، تهران: مرکز، ۱۳۹۳.
- نظری، علی اشرف. «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت». فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، شماره ۴۰، (زمستان ۱۳۹۴): ۹۹۱-۱۰۱۴.
- نویمان، فرانتس. آزادی، قدرت و قانون. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
- کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین. تهران: کویر، ۱۳۷۱.
- وینست، اندرو. نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی، ۱۳۷۱.
- هدایت، مخبرالسلطنه. خاطرات و خطرات (توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من). تهران: زوار، ۱۳۶۱.
- هدایت، مخبرالسلطنه. گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت. چاپ دوم، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۳.
- Agamben, Giorgio. "Homo Sacer: Sovereign power and bare life", trans by Daniel Heller-Roazen, Stanford: Stanford University Press, 1998.
- Agamben, Giorgio. "Means without end: Notes on politics, Theory out of bounds", Minneapolis: University of Minnesota Press, 2000.
- Agamben, Giorgio. "The Open: Man and Animal", trans by Kevin Attell, Stanford: Stanford University Press, 2004.
- Agamben, Giorgio. "State of Exception", trans by Kevin Attell, Chicago: The University of Chicago Press, 2005.
- Breuilly, John. "Max Weber, Charisma and Nationalist Leadership", Nation and Nationalism, 17, no3, 2011.
- Calarco, Matthew & Steven Decaroli. "Giorgio Agamben, Sovereignty and life", Stanford: Stanford University Press, 2007.
- Clemens, Justin & Nicholas Heron & Alex Murray. "The work of Giorgio Agamben: law, literature, life", Edinburgh: Edinburgh University Press, 2008.
- Durantaye, Leland. "Giorgio Agamben: A critical introduction", Stanford, California: Stanford University Press, 2009.
- Kramer, Larry. "Popular constitutionalism and judicial review", Oxford: Oxford university press, 2004.
- La torre, Massimo. "Constitutionalism and legal reasoning", Springer publishes, 2007.
- Poole, Thomas. "Reason of state (Law, Prerogative and Empire)", Cambridge: Cambridge University press, 2015.
- Schmitt, Carl. "The concept of The political", Translated by George Schwab, Chicago: The University of Chicago Press, 1996.
- Potter, L.G. "The consolidation of Irans frontier on the Persian Gulf in the nineteenth century", In R. Farmanfarmaian (ed), War and Peace in Qajar Persia: Implications Past and Present, London: Routledge,

pp.126-148, 2008.

Ward, S.R. "Immortal: A military History of Iran and its Armed Forces", Georgetown:Georgetown university Press, 2009.

نسخه پیش انتشار